

جغرافیای تاریخی

شبکه آب‌های بین‌النهرین

(بخش اول: محور دجله)

محمد دشتی*

چکیده

سرزمین بین‌النهرین^۱ شامل بخش عمده عراق کوتني و بخش‌هایی از جنوب شرق کشور ترکیه، از گذشته‌های بسیار دور با نام دو رود دجله و فرات قرین شده و بی‌تردید این دو رود در کنار برخورداری این سرزمین از حاکمیت رسوبی حاصل خیز، رمز آبادی و معروف شدن آن به عنوان یکی از «جنتات أربعة دنيا» و شکل‌گیری تمدن‌های درخشان در این منطقه بوده است. با وجود این، آگاهی از نقش دو رود مزبور در حیات اقتصادی و اجتماعی این سرزمین بسیار کلی و مبهم است. طبعاً بررسی سرچشمه‌ها و آبریزهای این دو رود و مهم‌تر از آن، بررسی نهرها و کanal‌های مصنوعی منشعب از دجله و فرات، و به عبارت دیگر چگونگی مدیریت آب‌های انباشته شده در قالب این دو رود، و همچنین مطالعه آسیب‌های ناشی از کوتاهی در مدیریت آب‌های دجله و فرات، نظری پیدایش اراضی باتلاقی، شرط اساسی شناخت بهتر آثار این دو رود در زندگی مردمان ساکن این منطقه است.

پژوهش حاضر، مسایل و موضوعات مورد اشاره و تحولات تاریخی آن‌ها را طی دو بخش و در قالب دو محور دجله و محور فرات، مورد بررسی قرار می‌دهد که اینکه بخش نخست آن تقدیم می‌شود.

کلید واژه: عراق، سورستان، سواد، جزیره، دجله، آبریز، خابور، زاب، زرم، سربط، ساتیدما، ذیب(ذئب)، رمس، مسولیات، کاروخه، باستفا، دیاله، (تامرا، سیروان، گاوورد) ثرثار، کanal، نهر، میسان و دستمیسان، دجله کور، دجله عوراء و شط العرب.

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام و عضو هیئت علمی گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
۱. Mesopotamia

مقدمه

سرزمین بین‌النهرین از دیر زمان، محل ظهور یا استقرار تمدن‌های ماندگار و تأثیرگذار در سطح منطقه و جهان، یعنی تمدن‌های سومری، آکدی، آشوری، بابلی (کلدانی)، ایرانی، مقدونی (سلوکی) و اسلامی بوده است. پیدایش یا استقرار این تمدن‌ها در این حوزه، ناشی از عوامل متعددی بوده که بی‌تردید ویژگی‌های طبیعی این سرزمین و در رأس آن رودهای دجله و فرات آبریزها و سرشاخه‌ها و انشعاب‌های این دو رود، در این زمینه، نقش حیاتی داشته، از این‌رو از دیرباز هویت این سرزمین تحت عنوان بین‌النهرین^۱، با این دو رود پیوند خورده است.

با توجه به این نکته شناخت هر چه بهتر و شفاف‌تر ویژگی‌ها و تحولات مربوط به رودهای دجله و فرات و دیگر رودهای بین‌النهرین و سرچشممه‌ها و انشعاب‌های آن‌ها که در مجموع «شبکه گستردۀ آب‌های بین‌النهرین» را تشکیل می‌دهند، زمینه درک بهتر تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این پهنه جغرافیایی را برای ما فراهم خواهد کرد. با این زمینه موضوع این پژوهش، تحت عنوان «جغرافیای تاریخی شبکه آب‌های بین‌النهرین» و حول دو محور دجله و فرات، رقم خورده و بر اساس همین دو محور، این پژوهش در دو بخش تنظیم شده است. تاکنون درباره این موضوع، مطالعات قابل توجهی توسط پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی صورت گرفته، لیکن این مطالعات از جامعیت لازم برخوردار نیست و خلاصه‌ای کاستی‌های فراوانی دارد. از این‌رو، موضوع فوق، هم‌چنان مستلزم مطالعه و پژوهش است. امید آن که پژوهش حاضر زوایای بیشتری از آن را پیش چشم خوانندگان بگشايد.

پژوهش
آب‌های
بین‌النهرین
در ایران

الف) قلمرو بین‌النهرین و بخش‌های آن

۲۸

قلمرو بین‌النهرین یا میان رودان^۱ تا حدودی از خود این عنوان مشخص می‌شود. بین‌النهرین بر اساس مفهوم لنوی این عنوان، سرزمین‌های واقع در محدوده رودهای دجله و فرات را شامل می‌شود. اما ظاهراً هنگامی که یونانیان و مقدونیان عصر اسکندر (۳۳۵-۳۲۳ق.م) برای نخستین بار نام مزوپوتامیا یا مزوپوتامیا^۲ را بر این ناحیه اطلاق کردند^۳، این عنوان را تنها در خصوص زمین‌های رسوی بین‌النهرین، یعنی بخش جنوبی بین‌النهرین و سرزمینی که عرب‌ها آن را «عراق» می‌خوانند، به کار بردند می‌شد.^۴ هم‌کنون نیز برخی صاحب‌نظران عنوان «بین‌النهرین» را در خصوص بخش جنوبی بین‌النهرین به کار می‌برند؛ هم‌چنان که برخی دیگر نیز این عنوان را

۱. Mesopotamia

۲. Mesopotamia

همسو با مفهوم لغوی آن، بر مجموعه سرزمین‌های واقع در میان رودهای دجله و فرات اطلاق می‌کنند.^۵

به هر حال، سرزمین بین‌النهرین به مفهوم وسیع آن، از نظر طبیعی به دو بخش متمایز تقسیم می‌شود: بخش شمالی با اراضی سنگلاخ و کوهستانی که امتداد کوههای ارمنستان و آتنی‌طروس محسوب می‌گردد^۶ و سرزمین قوم باستانی آشور بود^۷، و بخش جنوبی با اراضی روسی و حاصل خیز که کشور کهن بابل را تشکیل می‌داد.^۸ اعراب، سرزمین بین‌النهرین را به دو بخش تقسیم می‌کردند: بین‌النهرین شمالی(علیا) را جزیره و جزیره اقوار(آشور)^۹ و بین‌النهرین جنوبی(سفلی) را عراق می‌گفتند.^{۱۰}

جمعیت انبوهی از قبایل عرب مصر و ریبعه و بکر در عصر ساسانی و تحت فرمان پادشاهان ایران در بین‌النهرین شمالی استقرار یافتند و در پی آن، این سرزمین میان این سه قبیله تقسیم شد:^{۱۱} دیار ریبعه با مرکزیت شهر موصل یا خولان در دوران پیش از اسلام^{۱۲}، دیار مصر به مرکزیت شهر رقه، و دیار بکر به مرکزیت شهر آمد.^{۱۳} با توجه به این موضوع، ظاهراً نام‌گذاری بین‌النهرین علیا به «جزیره» و نیز نام‌گذاری بین‌النهرین سفلی به «عراق» مربوط به دوران پیش از اسلام است، چرا که اعراب از گذشته‌های دور در محور فرات، حضوری چشم‌گیر داشتند و طبیعی بود که برای برخی سرزمین‌های مجاور خود، نامی عربی برگزینند. نیز گفته می‌شود، پادشاهان ساسانی در گویش عربی، این سرزمین را «قلب عراق» می‌گفتند.^{۱۴} همچنین در نوشته‌ای منسوب به قباد بن فیروز(۴۸۸-۵۳۱م) که از طریق یکی از شاهزادگان اسیر ساسانی به دست مسلمانان افتاد، از بین‌النهرین سفلی به عنوان «عراق» یاد شده است،^{۱۵} گرچه متن موجود ترجمه‌ای عربی آن است، لیکن معمولاً هنگام انتقال اعلام جغرافیایی از زبانی به زبان دیگر، کمتر تغییر، صورت می‌گیرد.

در مورد دلیل نام‌گذاری بین‌النهرین علیا به «جزیره» گفته می‌شود که چون این سرزمین به وسیله رودهای دجله و فرات و آب نهرها و کانال‌هایی که در جنوب این بخش از بین‌النهرین میان دجله و فرات وجود داشت، احاطه شده بود، جزیره نامیده شد.^{۱۶} البته لازم به ذکر است که در لغت عرب، میان جزیره^{۱۷} و شبه جزیره^{۱۸} فرقی نیست و اساساً در لغت کهن عرب، اصطلاح شبه‌جزیره وجود ندارد و عرب به هر سرزمینی که فی الجمله در محاصره آب باشد «جزیره» اطلاق می‌کند، چنان‌که به شهری که واقع در غرب دجله بود^{۱۹} و رود دجله به صورت هلالی از کنار آن عبور می‌کرد «جزیره ابن عمر» گفته می‌شد،^{۲۰} همین‌طور به جزیره‌العرب و جزیره

۱. Island

۲. Peninsula

اقور(آشور) نیز که در محاصره کامل آب نیست، در عین حال، عرب به آن جزیره اطلاق می‌کند. البته در خصوص جزیره‌العرب برخی خواسته‌اند حصار آبی این سرزمین را به وسیله نهر العاصی(مقلوب) که در منطقه جبل لبنان و از جنوب به شمال تا شهر انطاکیه و خلیج سویدی در مدیترانه جريان دارد، کامل کنند،^{۱۹} لیکن با اين توجيه نیز حصار آبی جزیره‌العرب کامل نمی‌شود، چرا که نه سرشاخه‌های نهر العاصی به فرات می‌پيوندد و نه اين رود ارتباط خشکی اين سرزمین با صحرای سينا و افريقا(بيش از حفر کanal سوئر) را قطع می‌کند؛ همچنان که جزیره اقور(بين النهرين عليا) نیز اگر از سمت جنوب و شرق و غرب در احاطه آبهای دجله و فرات باشد، از سمت شمال محصور به اين دو رود نیست، گرچه برخی اين تصور را داشته‌اند که جزیره اقور از چهار طرف محصور به آبهای دجله و فرات است.^{۲۰}

در خصوص محدوده و قلمرو ايالت جزيره، آن‌چه به مرزهای جنوبی اين ايالت مربوط می‌شود، در بحث قلمرو عراق، بررسی خواهد شد. مرزهای غربی و شرقی ايالت جزیره نیز تا حدودی روشن است، البته با اين توضیح که قلمرو(جزیره) در کاربرد اصطلاحی و سیاسی آن، قدری وسیع‌تر از مفاد «بين النهرين عليا» به مفهوم لغوی و دقیق آن است. اما مرزهای شمالی جزیره از ابهام بيشتری برخوردار است. به طور کلی، ايالت جزیره از طرف شمال به ايالت ارمنستان محدود می‌شود و اين در حالی است که منابع در خصوص مرزهای ارمنستان نیز وحدت نظر ندارند. اجمالاً شهرهای بدليس، وسطان، اخلاص، ارجيش، موش و قاليقلا(واقع در حدفاصل دو سر شاخه عمده فرات، یعنی فرات شرقی یا جنوبی (ارسناس، (مرادسو) و فرات غربی یا شمالی (قره‌سو) و با مرکزیت شهر ارزن الروم^{۲۱}) جزء ارمنستان،^{۲۲} و شهرهای ارزن و میافارقین در شمال سرشاخه‌های دجله و جنوب غرب دریاچه اخلاص(وان)^{۲۳} و شهرهای شمشاط(سمیساط) و ملطیه در محور فرات، جزء شهرهای مرزی میان ايالت جزيره و ارمنستان و بلاد روم محسوب می‌شد.^{۲۴}

ايالت عراق یا به تعبير برخی دوره‌های اسلامی «ارض سواد»^{۲۵} و «عراق عرب»^{۲۶}، در عصر ساساني «سورستان»^{۲۷} و «دل ايرانشهر»(قلب العراق) خوانده می‌شد^{۲۸} و جزء کوست خوربران (جهت غربی) کشور ايران بود.^{۲۹} درباره دليل نام‌گذاري اين ايالت به «سواد» گفته شده است هنگامی که مسلمانان عراق را فتح کردند، چون با سرزمینی رو به رو شدند که به جهت پوشیده بودن با زراعت و درختان، میل به سیاهی داشت، آن را «سواد»(سیاهیوم) نامیدند.^{۳۰} استزنج معتقد است: «سرزمین روسوبی را اعراب سواد، یعنی خاک سیاه می‌نامیدند».^{۳۱}

اما در مورد دليل نام‌گذاري اين سرزمین به «عراق»، وجود مختلفی گفته شده است. در اين میان، چند وجه قابل توجه است. يك وجه اين است که «عراق» در لغت عرب به معنای «کنار آب و ساحل دریا»(شاطئ الماء أو شاطئ البحر) است،^{۳۲} لذا سرزمین سواد توسيط اعراب «عراق»

خوانده شد، چون این سرزمین در کنار آب‌های دجله و فرات و شعبه‌های فرعی این دو رود واقع شده است.^{۳۳}

وجه دیگر این است که واژه «عراق» معرف واژه فارسی «ایران» است.^{۳۴} به عقیده لسترنج «کلمه سواد، رفته رفته به طوری استعمال شده که مفهوم آن به کلمه عراق یکی گردید؛ یعنی سواد و عراق یک معنا داشت و عبارت بود از تمام سرزمین بابل».^{۳۵} در عین حال، لسترنج نسبت به این که اصل کلمه «عراق» چه بوده، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند.^{۳۶}

لازم به ذکر است که مسلمانان پس از فتح ایران، بین‌النهرین سفلی را «عراق عرب» و منطقه کوهستانی و وسیع غرب ایران، یعنی ایالت کهن «ماد بزرگ» مشتمل بر شهرهایی چون قزوین، ری، قم، همدان، کرمانشاه، دینور، اصفهان و کاشان را ایالت جبال و عراق عجم می‌خوانند.^{۳۷}

اما این که چرا این سرزمین «سورستان» گفته شده، باید گفت که بر اساس ادبیات پارسی، سورستان اسم مکان است و به معنای سرزمین «سورها». حال منظور از «سور»‌ها چه قومی است، ابتدا دو احتمال به ذهن می‌رسد. یکی، این که منظور از قوم «سور» قوم سامی «آشور» باشد،^{۳۸} به‌ویژه آن که واژه «آشور» گاه به صورت «اثور» و «آسور» نیز ضبط شده است.^{۳۹} و طبعاً تبدیل اثور یا آسور به «سور» درگویش پارسی امر بعيدی نیست. احتمال دوم، این که منظور از قوم «سور» سریانیان باشد؛ یعنی قوم بزرگ سامی خویشاوند قوم آرامی که در سراسر هلال خصیب، از عراق و جزیره گرفته تا شام گسترده بودند.^{۴۰} در این میان، قراین متعددی گویای آن است که منظور از «سورستان» اشاره به قوم سریانی است و نه قوم آشور، زیرا:

اولاً: دولت آشور در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد، یعنی در سال ۶۱۲ یا ۶۰۷ توسط هووخشت(کیاکسار) پادشاه ماد و با همکاری دولت بابل منقرض و قوم آشور تار و مار و مض محل گردید،^{۴۱} در حالی که قوم و زبان سریانی و دانشمندان سریانی در عصر ساسانی و طی سده‌های نخست اسلامی اسم و آوازه زیادی داشته و در زمرة اقوام هفت‌گانه صاحب علم مطرح بوده‌اند و آثار علمی ایشان در رشته‌های مختلف علوم، شناخته شده بوده^{۴۲} و شهر کلواذی، واقع در یک فرسخی شرق بغداد، یکی از مهمترین مراکز سریانیان بوده است.^{۴۳}

ثانیاً: آشوریان خود شعبه‌ای از قوم بزرگ سریانی به حساب آمده‌اند،^{۴۴} طبعاً، محدود کردن سورستان به شعبه کم اهمیت و مض محل شده از یک قوم بزرگ، توجیهی ندارد، از این گذشته، مسعودی بر این نکته تصريح دارد که پارسیان تا زمان وی، ولایات عراق و جزیره و شام را در انتساب به «سریانیان»، سورستان می‌نامند، همچنان که رومیان نیز این نواحی را به همین جهت «سوریا» می‌خوانند.^{۴۵} یاقوت نیز مطلبی مشابه سخن مسعودی، از حمزه اصفهانی به نقل از

شخصی به نام زردهست بن آذر خود، معروف به محمد متوکلی گزارش کرده است. وی گفته است: «سورستان عراق، سریانیان که همان قوم نبطی هستند، بدان منسوب‌اند و زبان ایشان سریانی نام دارد».^{۴۶}

همچنین یاقوت از ابوریحان بیرونی نقل می‌کند که، سریانیان به سورستان منسوب‌اند و سورستان عبارت است از سرزمین عراق و شام. زمانی که هرقل(هراکلیوس)، امپراتور روم از بیم تهاجم اعراب مسلمان از انطاکیه شام به سوی قسطنطینیه فرار کرد، لحظه‌ای برگشت و خطاب به سرزمین شام گفت: السلام علیک یا سوریه (درود بر تو ای سوریه). یاقوت این گفته هرقل را دلیل بر این گرفته که سوریان همان بلاد شام است.^{۴۷} البته به قول اهل منطق: «اثبات شیء نفی ما عدا(غیر) نمی‌کند»؛ یعنی گفته منسوب به هرقل حاکی از آن است که سریانیان در منطقه شامات نیز حضور چشم‌گیری داشته‌اند. چنان‌که امروزه نیز بخش وسیعی از سرزمین شامات، سوریه نامیده می‌شود، لیکن این امر دلیل نمی‌شود که سریانیان در منطقه بین‌النهرین حضور نداشته‌اند. با توجه به آن‌چه گذشت، این احتمال که منظور «سورستان»، آشورستان(سرزمین قوم آشور) باشد،^{۴۸} بسیار بعید می‌نماید.

در مورد حدود و مزدهای عراق عرب، در منابع، پاره‌ای اختلاف‌ها به چشم می‌خورد. ابن‌رسنه قلمرو ارض سواد(سورستان) را این‌گونه شمرده است:

اما مساحت و طول و عرض سورستان، سرزمین سواد از یک طرف [طرف شمال] به سرزمین آشور یا موصل محدود است و از ابتدای قریه «علث» از طسوج بزرگ شاپور و قریه معروف حربا از طسوج مسکن[در حالی] که دجله در وسط این دو قریه قرار گرفته، شروع می‌شود و [از طرف جنوب] تا به آخر خوراء معروف به بهمن اردشیر می‌رسد ۱۲۵ که از فرات بصره است. پس مجموع طول سواد فرسخ خواهد بود. اما ارض سواد از عقبه حلوان [در شرق] تا عذیب در کنار بادیه [در غرب] هشتاد فرسخ خواهد شد.^{۴۹}
مسعودی نیز ترسیم همین ابعاد و مساحت را در مورد قلمرو ارض سواد(عراق) به «بسیاری از مردم» نسبت داده و خود به دیده قبول به آن نگریسته است.^{۵۰}

با توجه به این که قریه علث در بین عکبرا (در جنوب علث) و سامرا(در شمال علث) قرار داشت، لازمه تحدید یاد شده، این است که نه تنها تکریت که به فاصله زیادی در شمال سامرا واقع شده بود،^{۵۱} خارج از قلمرو عراق قرار می‌گیرد، بلکه شهر سامرا نیز بیرون از ایالت عراق واقع می‌شود، لیکن از توضیحاتی که ابن‌رسنه در مورد خوره‌های جزیره آورده، چنین بر می‌آید که وی سامرا را جزء عراق دانسته،^{۵۲} همچنان که اصطخری، ابن‌حوقل، جیهانی و ابوالفداء این‌گونه دیدگاهی دارند.^{۵۳} در عین حال، ابن‌رسنه تکریت را جزء عراق نشمرده است،^{۵۴} در حالی که مقدسی و مستوفی تکریت را جزء سرزمین عراق به حساب آورده‌اند.^{۵۵} مستوفی حتی شهر حدیثه را که

نوعاً از توابع موصل و ایالت جزیره محسوب می‌شود و با فاصلهٔ زیادی در شمال تکریت واقع شده، جزء عراق عرب دانسته است.^{۵۶}

یاقوت می‌نویسد: در عرف مردم، قلمرو سواد از نظر طول، وسیع‌تر از عراق است، هر چند عرض آن دو منطبق بر یکدیگر است؛ بدین ترتیب که طول عراق از قریهٔ علث از طسوج بزرگ شاپور تا انتهای توابع بصره و جزیرهٔ آبادان(عبدان) را در بر می‌گیرد که به ۱۲۵ فرسخ بالغ می‌شود؛ در حالی که طول سواد از شهر حدیثه از توابع موصل تا انتهای جزیرهٔ آبادان را در بر می‌گیرد که به ۱۶۰ فرسخ بالغ می‌شود و در نتیجه، طول سواد مقدار ۳۵ فرسخ از طول عراق بیشتر است، ولی عرض سواد و عراق بر یکدیگر منطبق است و از حلوان تا عذیب در ناحیه قادسیه را در بر می‌گیرد که این مسافت بالغ بر هشتاد فرسخ است.^{۵۷}

گفتهٔ یاقوت می‌تواند تا حدی اختلاف بسیار را در مورد طول سرزمین عراق توجیه کند؛ بدین صورت که منابعی که طبق نظر عرف رفتار کرده، طول عراق را محدودتر گرفته‌اند، چنان‌که نوع منابع چنین هستند، ولی افرادی مثل مستوفی که عراق را منطبق بر سواد فرض کده‌اند، حد شمالی عراق را شهر حدیثه قرار داده‌اند.

لسترنج معتقد است که جغرافی نویسان متقدم عرب، شهرهای شمال انبار در محور فرات را جزء ایالت‌های جزیره (بین‌النهرین شمالی) به حساب می‌آورند، ولی جغرافی نگاران متاخر عرب، شهرهای شمال انبار تا جنوب شهر عانه را در زمرة منطقه عراق (بین‌النهرین جنوبی) قرار داده‌اند.^{۵۸}

ب) شرایط کلی جغرافیای طبیعی بین‌النهرین

بین‌النهرین علیا (جزیره) روی هم‌رفته سرزمین پر آب و کوهستانی بود^{۵۹} و آب و هوایی خوش داشت.^{۶۰} برخی مناطق جنوبی و جنوب غربی این ایالت، نسبتاً گرم و شبیه عراق و شام و برخی مناطق آن، نظیر منطقهٔ دیار بکر به مرکزیت «آمد»^{۶۱} آب و هوایی سرد و کوهستانی داشت^{۶۲} - چنان‌که اشاره شد - چهراً غالب طبیعت این بخش از بین‌النهرین، وجود رودها و کوههای فراوان بود. وضعیت رودهای جاری در این منطقه در خلال مباحث آینده روشن خواهد شد. هم‌چنین در منابع اسلامی از چندین کوه یا رشته کوه در این منطقه نام برده شده است که از جمله می‌توان به بارما، کوه جودی، کوه هشتادان، کوههای باسورین و فیشاپور در محور دجله تا ناحیه آمد که ادامه کوههای ارمنستان^{۶۳} و به عبارتی کوههای ماسیوس یا ماسیس (آخری داق)^{۶۴} بود، کوه ماردین در منطقه نصیبین^{۶۵} و کوههای لُكام در محور فرات^{۶۶} که امتداد کوههای طوروس داخلی یا آنتی طوروس بود، اشاره کرد.^{۶۷}

گفتنی است کوه جودی که کشتی نوح ع بر آن فرود آمده، طبق گزارش منابع اسلامی، همان کوهی است که در شرق جزیره ابن عمر واقع است^{۶۸}، ولی در کتاب عهدین کوه جودی عبارت است از کوه آرارات^{۶۹} یا ماست کوه و کوه نوح ع در گویش فارسی،^{۷۰} و کوههای حارت و حویرث نزد اعراب.^{۷۱}

اما بین النهرین سفلی، یعنی ایالت عراق و ارض سواد، در میان بلاد آسیای جنوب غربی، از نظر جغرافیای طبیعی از موقعیت ممتازی برخوردار بوده و هست. وجود رودهای پرآبی چون دجله و فرات و شعب فرعی آن همراه با خاکهای رسوبی و آبرفت‌های حاصل خیز و عرض جغرافیایی نسبتاً معتل، زمینه مناسبی برای کشت و زرع فراهم کرده است، چنان که دلیل نام‌گذاری این سرزمین به عراق و سواد، به همین شرایط مستعد طبیعی این سرزمین اشاره دارد. عراق که در شمال اراضی شن‌زار و صحراهای سوزان جزیره‌العرب واقع شده، بخش شرقی منطقه موسوم به «هلال خصیب» (سرزمین هلالی شکل حاصل خیز) را تشکیل می‌دهد.^{۷۲} قرار گرفتن این سرزمین در این سامانه جغرافیایی نیز گویای وضعیت طبیعی مطلوب و مستعد آن است. این که ساسانیان، این سرزمین را به رغم آن که دیار آبا و اجدادی آنان نبود، «دل ایرانشهر» می‌خوانند^{۷۳} نیز نشان از نقش حیاتی و ارزش بالای این سرزمین برای ایران داشت. اعراب نیز این سرزمین را با عنایت به برکات دو رود دجله و فرات، «بلاد الرافدين» (سرزمین دو حامی و پشتیبان دجله و فرات) نامیدند.^{۷۴}

هم‌چنین جغرافی دانان مسلمان آن‌ها که به ارزیابی جغرافیای طبیعی بلاد پرداخته‌اند، نوعاً آب و هوا و شرایط مستعد این سرزمین را ستوده‌اند. این حوقل می‌نویسد:
سرزمین عراق اعظم اقلیم زمین است از نظر منزلت، و از نظر اوصاف و کمالات برترین آن‌ها است، بیشترین مقدار خراج و مالیات از آن به دست می‌آید، هم‌چنان که بیشترین درآمد را دارد.^{۷۵}

مقدسی می‌نویسد:

سرزمین عراق، ۰۰۰ خوش آب و هوا و شگفتانگیز، برگزیده خلیفگان، ۰۰۰ نهرش
بی‌گمان از بهشت است، خرمای بصره فراموش شدنی نیست، خوشی‌هایش
بی‌شمار، ۰۰۰

یعقوبی به مناسبت وصف بغداد می‌نویسد:

بغداد در اقلیم چهارم است و اقلیم میانه‌ای که هوای آن معتل است همان است ۰۰۰ هوا معتل گشته و سکونت مطبوع و آب شیرین و گوارا، درخت‌ها تنومند و بارور و میوه‌های خوشمزه و سالم و کشت و زرع فراوان و خیرات بسیار و آب زیرزمین نزدیک و در دسترس ۰۰۰ نه مانند شام دارای هوای وباخیز و خانه‌های تنگ و زمین

ناهموار و طاعون‌های پیاپی ۰۰۰ و نه مانند مصر با هوای متغیر و وبای بسیار ۰۰۰ و نه میان کوهستانی خشک و سخت^{۷۷} ۰۰۰.

مسعودی نیز می‌نویسد:

سرزمینی که مدینةالسلام(بغداد) جزو آن است، نسبت به همه مناطق زمین از نظر خوبی‌ها و غذاها برتر است، چرا که بهترین خوبی‌های دنیا بعد از امنیت از سلامتی و عزت و ریاست، خوبی آب و هوا است و این در حالی است که برترین رودهای جهان دجله و فرات است ۰۰۰ و بهترین مناطق جهان در همه زمان‌ها در مقام مقایسه منطقه‌ای است که دجله و فرات در آن جمع‌اند.^{۷۸}

در مجموع، شرایط مستعد طبیعی سرزمین عراق، بهویژه در دنیای کهن، شهره آفاق بود به طوری که مردم خاور زمین آن خطه را یکی از جنات اربعه دنیا می‌دانستند.^{۷۹}

ج) رودهای محور دجله

۱- دجله

سومری‌ها رود دجله را «ای دی ایگ نا» می‌نامیدند.^{۸۰} نام این رود در کتبیه‌های آشوری به صورت دگلت^۱ آمده که حاکی از آن است که سامی‌ها عموماً این رود را بدین نام می‌خوانده‌اند و ظاهراً واژه «دجله» از آن گرفته شده است.^{۸۱} نام این رود در تورات «حدائق» آمده^{۸۲} که اگر بدون حرف تعریف(بخش اول کلمه) ملاحظه شود، به وضوح از نام آشوری آن، یعنی «دگلت» اقتباس شده است.^{۸۳}

هخامنشیان این رود را «تیگر»^۳ می‌نامیدند^{۸۴} که به معنای تیز است،^{۸۵} همچنان که رود کارون «دلدا کودک»(دجله یا تیگر کوچک)^{۶۶} و «پسی تیگر» می‌نامیدند که به معنای پس از رود تیگر یا تیگرۀ پست و کوچک است^{۷۷} و طبعاً مرادف نام عربی آن، یعنی «دجلۀ کوچک» خواهد بود. علاوه بر این، بعید نیست که واژه دجله نیز معرب واژه فارسی «تیگر» باشد،^{۸۸} به ویژه آن که ایرانیان از اواخر قرن هفتم میلادی و با فتح آشور توسط هوروختره، پادشاه ماد بر درۀ رود دجله، مسلط شدند^{۸۹} و از نیمة دوم قرن ششم قبل از میلاد یعنی از سال ۵۳۹ نیز با فتح بابل توسط کوروش کبیر^{۹۰} نیز ایرانیان بر کل بین‌النهرین و شامات تسلط یافتند. به هر حال،

۱.Deglet

۲.Heddagle

۳.Tigra

نام‌گذاری دجله توسط ایرانیان به نام «تیگر» ظاهراً به دلیل توفنده بودن این رود به هنگام عبور از مسیرهای کوهستانی و تنگ بوده است. یونانیان نیز با اقتباس از ایرانیان، رود دجله را تیگریس^{۹۱} می‌نامیدند.

نام این رود در متون پهلوی ساسانی «اروند» آمده که تقریباً مترادف اسم هخامنشی آن، یعنی تیگر است، زیرا ارونده معنای تند و تیز و توانا و دلیر است^{۹۲} که قطعاً در اینجا به معنای تند و تیز به کار رفته که همان معنای تیگر است. یاقوت از قول حمزه اصفهانی نقل کرده است که دجله معرب و مأخذ از کلمة «دیلد» است. علاوه بر این دجله دو نام دیگر نیز دارد که عبارت است از: «آرنک روز» و «کودک دریا»، به معنای دیرای کوچک.^{۹۳} عنوانی «دیلد» و «آرنک روز» به وضوح به نامهای «تیگر» و «اروندرود» اشاره دارد و تفاوت اندک آن‌ها احتمالاً ناشی از اختلاف لهجه‌های فارسی پهلوی (فارسی میانه) است.

رود دجله از دامنه‌های جنوبی و شرقی سلسله اصلی جبال توروس و آنتی‌توروس، واقع در مرکز و جنوب ترکیه سرچشمه گرفته است. یاقوت از محمدبن عمران مرزبانی، نقل کرده که سرچشمه دجله از محلی به فاصله دو روز راه تا شهر آمد به نام «چشمۀ دجله»، واقع در ناحیه‌ای معروف به «هلورس» و از درون غاری تاریک است.^{۹۴} ظاهراً عنوان «هلورس» به کوههای «توروس» اشاره دارد. مقدسی سرچشمه رود دجله را از زیر غار ظلمات^{۹۵}، جهانی سرچشمه دجله را پایین دست شهر آمد از مناطق مرزی بلاد اسلام^{۹۶} و مؤلف حدود العالم، کوههای آمد را محل جوشش سرشاخه اصلی رود دجله معرفی کرده است.^{۹۷}

دجله پس از طی مسیری پریچ و خم به طول ۱۸۵۰ کیلومتر که بیشتر آن در خاک عراق است، در ۲۵۰ میلی جنوب شرق بغداد به خط مستقیم، در محل القرنه از توابع استان بصره واقع در شمال غرب شهر بصره، به فرات پیوسته، از آن پس، مجموع آبهای دجله و فرات «شط العرب» را تشکیل می‌دهد که طول آن تا مصب شط مزبور در خلیج فارس به ۱۸۵ کیلومتر بالغ می‌شود.^{۹۸}

در خصوص تعییرات احتمالی بستر علیای دجله، گزارشی نرسیده است، که البته با توجه به مسیر کوهستانی بستر علیای دجله، می‌توان اطمینان داشت که در گذر زمان نیز این بخش از بستر دجله کمتر دچار دگرگونی شده است. اما در مورد بروز دگرگونی در بستر سفلای دجله، این

پدیده در این ناحیه به طور مکرر صورت گرفته و طبعاً پی‌آمدهای طبیعی و تمدنی مهمی نیز به دنبال داشته است، و ما این موضوع را در بحث مربوط به «بطایح عراق»(باتلاق‌های عراق) که

در بخش دوم این پژوهش، یعنی «محور فرات» مطرح خواهد شد، بررسی خواهیم کرد.

در اینجا یادآور می‌شویم که به دنبال طغیان رود دجله در اوخر عصر ساسانی و در هم شکستن سدها و آببندها که تا ورود اسلام تداوم یافت و طی فتوحات مسلمانان نیز این پدیده تشدید گردید، بستر سفلای دجله از پایین دست منطقهٔ مداین(تیسفون) و از شمال ولايت کسکر و از ناحیهٔ ماذرا(کوت العماره کنونی) به سمت باختر، یعنی به مسیری که دجله را تقریباً در خطی مستقیم به طرف جنوب و به سوی نقطه‌ای که بعدها در آن‌جا شهر «واسطه» در حدود سال ۴۸ق توسط حاج بن یوسف تقیی ساخته شد و اکنون در آن حدود شهر «الحی»^۱ و «شط الحی»(نهر الحی/ نهر الغراف) وجود دارد، منحرف گردید و در نتیجه، ولایات و شهرهای مجاور بستر شرقی و قدیمی دجله در این ناحیه رو به ویرانی رفت، همچنان که بخش‌های قابل توجهی از سرزمین‌های آباد جنوب عراق به زیر آب رفت و بطایح(باتلاق‌های) جنوب عراق شکل گرفت که این پدیده تا کنون نیز در این منطقه، کم و بیش به چشم می‌خورد و از آن، تحت عنوان «هور العظیم»، «هور الحمار» و «هور الھویزه» یاد می‌شود. بستر باختری(جدید) دجله تا قرن نهم هجری ادامه یافت و به برکت آن، شهر واسط و قرا و آبادی‌های این ناحیه از رونق و آبادی قابل توجهی برخوردار بود، لیکن از قرن نهم هجری و با تغییر بستر اصلی دجله به بستر قدیمی (خاوری) که اینک از شهر العمارة و در ادامه، از شهر «القرنة» می‌گذرد، شهر واسط رو به ویرانی نهاد. با وجود این، شهر «واسطه» دست کم تا قرن یازدهم هجری نیز به حیات خود ادامه داده و

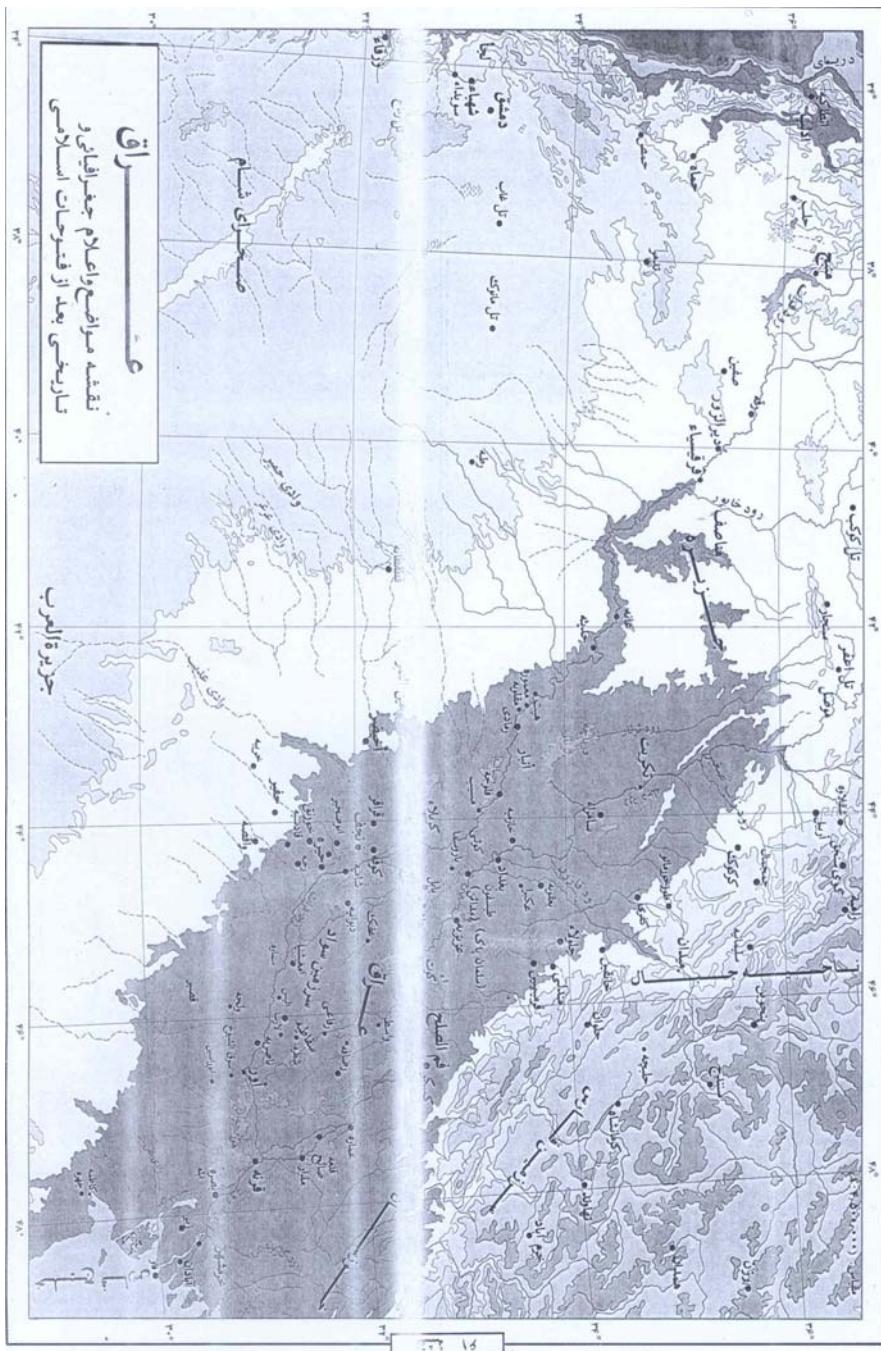
۳۷
ناهیه تاریخ پژوهشان، پیامبر علی، شماره ۱
 حاجی خلیفه، مؤلف کشف‌الظنون(متوفای ۱۰۶۷ق) از این شهر دیدن کرده و آن را شهری متوسط خوانده است، لیکن ظاهراً از آن تاریخ به بعد این شهر دیری نپاییده است. البته - چنان که اشاره شده - هم‌اکنون شهر «الحی» در نواحی مجاور واسط قدیم برقرار است و نهری نیز با عنوان «شط الحی» که از دجله و در مجاور بستر اصلی و جدید(باختری) دجله منشعب شده، از این شهر عبور می‌کند. احتمالاً بانیان این شهر خواسته‌اند یاد شهر «واسطه» ویران شده و بستر باختری دجله را زنده کنند، لذا شهر جدید و نهر جدید را «الحی» (زنده) نامیده‌اند.^۵

۱. AL-Hayy

✳ . ر.ک: بخش نقشه‌ها، نقشهٔ ابن‌حوقل و نیز نقشهٔ مأخوذ از حسین مؤنس که در صفحهٔ بعد ارائه شده است.

جغرافیای تاریخی شبکه آبادی بین النهرین

۳۸



۲- رودهای آبریز^۱ دجله

الف - نخستین ریزابه‌های دجله: در بستر علیای دجله در مقطعی که رود دجله مسیری از غرب به شرق را طی می‌کند تا نقطه‌ای که مسیر دجله با انحنای شدید به سمت جنوب سرازیر می‌شود، چندین رود کوچک و بزرگ به دجله می‌پیوست. مقدسی این رودها را به ترتیب از بالا به پایین و به عبارتی از غرب به شرق این گونه شمرده است: رود ذیب، رود رمس، رود مسولیات، رود کاروخه، رود سربط، چشمۀ تل فافان و رود زرب(زرم).^{۱۰۰}

این حوقل در این بخش از مسیر دجله تنها از سه رود که به دجله می‌پیوست یاد کرده که به ترتیب از بالا به پایین عبارت‌اند از: رود ساتیدما، رود سربط و رود زرم.^{۱۰۱} این سرایيون نیز کم و بیش به همین رودها اشاره نموده و نخستین ریزابه‌های دجله را این چنین ذکر کرده است: رود ذئب(رود گرگ)، رود فاقس یا فاقس، رود باسانفا، رود سربط و رود ساتیدما.^{۱۰۲} به جز اسامی مشترکی که در منابع یاد شده به چشم می‌خورد؛ یعنی رودهای ذئب، سربط، ساتیدما و زرم، دیگر اسامی رودها که در برخی منابع آمده و در دیگری نیامده، قابل ارجاع به یکدیگر نیست، تنها احتمال ضعیفی وجود دارد که منظور این سرایيون از رود فاقس یا فاقس همان چشمۀ تل فافان باشد. بنابراین، باید هر یک از این اسامی را نام یک رود خاص به شمار آوریم، و در جمع‌بندی می‌توان گفت که در نخستین مقطع از رود دجله، حدود نه ریزابه(ذئب، ساتیدما، رمس، مسولیات، کاروخه، باسانفا، سربط، چشمۀ تل فافان(رود فاقس؟)، زرم) به دجله می‌پیوسته و در نتیجه، از این مقطع، دجله به صورت رودی پرآب و خروشان به سمت جنوب سرازیر می‌شده است.

دیگر آبریزهای عده دجله عبارت‌اند از: رودهای خابور اصغر، زاب صغیر و زاب کبیر و رود دیاله که همگی از طرف شرق دجله به این رود می‌پیوندند.^{۱۰۳} که در ذیل، بررسی می‌کنیم.

ب - خابور اصغر: رود خابور اصغر از کوههای جنوب ارمنستان و از جنوب دریاچه وان سرچشمۀ گرفته و در شمال شهر فیساپور و حدود ۱۵۰ میلی کیلومتر از رود کاروخه می‌گذرد. به این رود، خابور حسنیه نیز گفته می‌شود.^{۱۰۴} خابور اصغر در برابر خابور اکبر است که از ریزابه‌های عده فرات است.^{۱۰۵}

ج - زاب صغیر یا زاب پایین: رود زاب صغیر یا زاب اسفل (پایین) به طول ۴۰۰ کیلومتر، از کوههای واقع در جنوب دریاچه ارومیه و ناحیه اورامان آذربایجان سرچشمۀ گرفته و پس از طی مسیر جنوب غربی و عبور از شهرهای دقوق و اربل، به فالصله زیادی در شمال تکریت، در شهر سن، به رود دجله می‌پیوندد. یونانیان باستان این رود را «کاپروس»^۱ می‌نامیدند.^{۱۰۶}

★ . منظور از آبریزهای یک رود، سرچشمۀ‌های یک رود و رودهای کوچکی است که به یک رود بزرگ می‌ریزد.
۱ . Kapros

د- زاب کبیر یا زاب بالا. رود زاب کبیر یا زاب اعلی (بالا) که به جهت سرعت و شتاب آن، «زاب مجنون» نیز بدان گفته می‌شد.^{۱۰۷} از ارتفاعات آذربایجان غربی و جنوب شرق ترکیه، واقع در حد فاصل دریاچه‌های ارومیه و وان سرچشمه گرفته و پس از طی مسیر جنوب غربی و به طول ۳۹۲ کیلومتر بین اربل و موصل، در جنوب موصل و در یک فرسخی شما شهر حدیثه به دجله می‌پیوست. یونانیان باستان این رود را «لوکوس»^{۱۰۸} نامیده‌اند.

ه- زاب اوسط یا زاب میانه: رود زاب دیگری با عنوان «زاب اوسط / زاب میانه» وجود دارد که از رود فرات منشعب شده و در سامرا از ساحل غربی دجله، وارد این رود می‌شود.^{۱۰۹} البته این عنوان را در منابع کهن نیافتیم، حتی ابن سراییون با این که در ارتباط با رودهای «زاب»، ابتدا عنوان «زوابی» را مطرح کرده که صیغهٔ جمع است و در ادبیات عرب، اقل جمع «سه» است، ولی در مقام توصیف رودهای زاب، او نیز تنها از دو رود زاب سخن گفته است.^{۱۱۰}

البته بین بغداد و واسط دو نهر دیگر که از جمله کانال‌های انشعابی از فرات به سوی دجله بود، وجود داشت که آن دو نهر نیز به نام‌های «زاب اعلی» (زاب بالا) و «زاب اسفل» (زاب پایین) خوانده می‌شدند.^{۱۱۱} لیکن این دو زاب با رود زاب اوسط (میانه) مورد بحث، ارتباطی ندارند.

و- دیالله (تمرا، سیروان، گاورود): رود دیالله یا دیاله از رودهای مهم آبریز دجله است. این رود از دامنه‌های غربی زاگرس در نواحی کرمانشاه و کردستان سرچشمه گرفته و با طی مسیر جنوب غربی، در جنوب مدائی و جنوب شرق بغداد به دجله می‌ریزد. در حال حاضر، بخش ایرانی آن و گاه تمام مسیر آن، سیروان خوانده می‌شود. رود دیالله که عمدتاً در امتداد شاهراه خراسان از بغداد تا ایالت جibal جریان داشت، پس از ورود به منطقهٔ عراق، از شهرهای قدیمی جلوه، دستکره (دستگرد)، بعقوبا و نهروان می‌گذشت.^{۱۱۲} رود دیالله که رود تمرا نیز خوانده می‌شد، پس از رسیدن به شهر نهروان، واقع در دوازده میلی شرق بغداد،^{۱۱۳} نام «رود نهروان» به خود می‌گرفت.^{۱۱۴} از این رود در ایام بالا آمدن آب، برای حمل و نقل و کشتیرانی نیز استفاده می‌شد.^{۱۱۵}

یاقوت در گزارشی ذیل عنوان «تمرا»، ناحیه (طسوج)^{۱۱۶} تمرا را جزو حومه (سود) شرقی بغداد قلمداد کرده که نهری عریض از آن می‌گذرد؛ نهری که در ایام بالا آمدن آب، در آن کشتیرانی می‌شود و سرچشمه آن کوههای شهر زور و اطراف آن است و رود تمرا یا رود دیالی خوانده می‌شود. به گفته وی، رود تمرا از آن جا که در آغاز ورود آن به جلگه بین النهرين از شتاب و قدرت زیادی برخوردار است و بیم آن می‌رفته که اراضی رسوبی این ناحیه را بیش از اندازه گود کند، ابتدای بستر آن، به طول هفت فرسخ سنگفرش کرده بودند و در این فاصله هفت فرسخی،

هفت نهر از آن جدا می‌شد که هر نهر یک ناحیه(کوره) از نواحی تابع بغداد را مشروب می‌ساخت؛
یعنی نهرهای جلولا، مهروذ، طابق، برزی، براز الروز، نهروان، ذنب که مورد اخیر، نهر خالص نیز
^{۱۱۷}
نماید می‌شد.

ظاهراً قدیمی‌ترین نامهای این رود، سیروان و تامرا است. نام سیروان در انتساب به شهر
باستانی سیروان(شیروان یا شرون) از شهرهای عیلامی و مرکز استان ماسبدان(ماسباتیکا) از
استان‌های غربی ایالت جبال و منطبق بر بخش غربی ایالت لرکوچک(پشت کوه یا پس کوه)، به
این رود داده شده است.^{۱۱۸} یاقوت تنها نامهای «دیالی»، «تامرا» و «نهروان» را برای این رود
ذکر کرده^{۱۱۹} و از قول حمزه اصفهانی چنین آورده است:

رود نهروان دارای دو اسم است: یک اسم فارسی و یک اسم سریانی. نام فارسی آن
جوروان و نام سریانی آن تامرا است. سپس اسم فارسی آن تعریف شده، نهروان
^{۱۲۰}
گردید.

چنان‌که قبلاً اشاره شد، یاقوت عنوان تامرا را هم نام یکی از طسوج‌ها(ناحیه‌ها)ی حومه
شرقی بغداد، و هم نام رود بزرگی که از کوههای شهر زور و دیگر کوههای اطراف این شهر
سرچشم‌گرفته می‌داند، ولی او از شهر یا آبادی‌ای با عنوان «تامرا» یاد نکرده است.^{۱۲۱} به هر
حال، نام «تامرا» برای این رود نیز ظاهراً در انتساب آن به طسوج تامرا بوده و اگر گفته حمزه
اصفهانی را بپذیریم که «تامرا» واژه‌ای سریانی است(البته با توجه به این که شهر سیروان در قرن
ششم میلادی از مراکز دینی سریانی بوده است)^{۱۲۲} گفته‌وی مقرن به واقع به نظر می‌رسد، و
نتیجه این می‌شود که نام تامرا نیز هم‌جون «سیروان» از نامهای قدیمی این رود بوده است.

در مورد دلیل نام‌گذاری این رود به «دیالی»، مطلب قابل توجهی در دست نیست. یاقوت با
اشارة به منازعات سیاسی نیمه اول قرن چهارم هجری، از «درب دیالی» به عنوان یکی از
دوازدهای بغداد نام برده،^{۱۲۳} ولی مشخص نیست که آیا دیالی نام محله‌ای از محله‌های بغداد
بوده یا این که این دروازه به مناسبت ارتباط آن با رود دیالی به این نام خوانده می‌شده است. روی
هم رفته، به نظر می‌رسد که نام «دیالی» در دوره اسلامی به این رود داده شده است.

در هر حال، رود تامرا به همراه نهر بزرگ نهروان که در جنوب تکریت از دجله منشعب
می‌شد - بعداً از آن سخن خواهیم گفت - نقش زیادی در آبیاری نواحی شرق دجله و حتی بخش
شرقی بغداد داشتند. ادریسی می‌نویسد:

بستان‌ها و اشجار بخش شرقی بغداد به وسیله آب نهروان و تامرا آبیاری می‌شود.
نهروان و تامرا دو رود عظیم‌اند که آب آن‌ها هم مصارف آبیاری مزارع، و هم مصارف
شرب را کفایت می‌کند، چرا که از آب دجله تنها آب اندکی برداشت می‌شود که نه
مطلوب است و نه مصارف شهر را کفایت می‌کند.^{۱۲۴}

در مورد نام دیگر این رود، یعنی «گاورود» در منابع اسلامی مطلبی نیامده است. احتمالاً این عنوان که در آثار محققان معاصر آمده،^{۱۲۵} نامی نسبتاً جدید یا غیر مشهور و محلی برای رود سیروان بوده است. از فرهنگ جغرافیایی ایران چنین بر می‌آید که گاورود نام بکی از سرشاخه‌های رود سیروان بوده است، همچنان که هم‌اکنون نیز نام یکی از دهستان‌های تابع کامیاران کردستان می‌باشد که بخشی از آب مورد نیاز این دهستان از گاورود تأمین می‌شود.^{۱۲۶}

ز- ثرثار: رود دجله تنها یک ریزابه (رود) از جانب راست (ساحل غربی) خود دریافت می‌کرد و آن رود ثرثار بود که بخشی از آبهای رود هرماس را به سمت دجله هدایت می‌کرد، بدین ترتیب که رود هرماس یا رود نصیبین که از شمال این شهر سرچشمه می‌گرفت، پیش از پیوستن به رود خابور بزرگ، در محلی به نام سد «سکیرالعباس» به دوشاخه تقسیم می‌شد. شاخه سمت راست (غربی) در مسیری جنوبی و به فاصله اندکی به رود خابور بزرگ می‌پیوست و شاخه سمت چپ (شرقی) در مسیری طولانی و جنوب شرقی رود ثرثار را تشکیل می‌داد. رود ثرثار پس از مشروب ساختن نواحی سنجار و الحضر، در دو فرسخی شمال تکریت به رود دجله می‌ریخت.^{۱۲۷}

(د) کانال‌ها(نهرهای مصنوعی)

یکی از راههای مؤثر کنترل آبهای دجله و فرات و بهره‌وری هر چه بیشتر از این آبهای در مصارف کشاورزی و باغداری و آبیاری مناطق دورافتاده از بستر دجله و فرات، و همزمان تسهیل امور حمل و نقل، ایجاد کانال‌های مصنوعی در محورهای دجله و فرات، به ویژه کانال‌های ارتباطی میان دجله و فرات بود. در این فرصت، بخشی از کانال‌های مذبور را که در محور دجله قرار داشت، بررسی می‌کنیم:

۱- نهر اسحاقی

۴۲

یکی از نهرهای منشعب از جانب راست (ساحل غربی) دجله، نهر موسوم به «اسحاقی» بود^{۱۲۸} که به اسحاق بن ابراهیم، رئیس شرطه معتصم منتسب بود.^{۱۲۹} این نهر هنگام انتقال پایتخت عباسیان از بغداد به سامرًا (۲۲۱ق) و برای انتقال آب از رود دجله به بخش غربی این شهر، حفر شد.^{۱۳۰}

نهر اسحاقی از محلی پایین‌تر از شهر تکریت واقع در هشتاد میلی شمال سامرًا،^{۱۳۱} آغاز می‌شد و مزارع و آبادی‌های مسیر خود را در غرب دجله، مشروب می‌ساخت تا این‌که از کنار یکی از قصرهای معتصم در جانب غربی سامرًا، معروف به «قصر گچ» می‌گذشت و باغ‌های هفت‌گانه واقع در غرب سامرًا را مشروب نموده، سپس در ناحیه قریه مطیره، واقع در حدود پنج میلی جنوب سامرًا،^{۱۳۲} این نهر مجدداً به دجله می‌ریخت.^{۱۳۳}

۲- کanal نهروان(قاطول)

افزوندن بر رود نهروان که پیش از این به عنوان یکی از ریزابه‌های دجله از آن سخن گفتیم و در واقع نام بستر سفلای رود سیروان(تامرا یا دیاله) بود، نهر بزرگ دیگری نیز با این نام وجود داشت که در پایین دست شهر تكريت و از جنوب قريه‌ای به نام دور، از ساحل چپ(شرق) رود دجله منشعب می‌شد و با طی مسیر جنوبی به طول دویست میل، در فاصله پنجاه میل مانده به واسطه، مجدداً به رود دجله می‌پیوست.^{۱۳۴}

کanal نهروان که قاعده‌تاً با رود دیاله نیز تلاقی داشته، نقش مهمی در آبیاری نواحی شرق دجله، از جمله طسوج‌ها(ناحیه‌ها)ی نهروان علیا، نهروان وسطی، نهروان سفلی، اسکاف، جرجایا، بادرایا و باکسایا که جمعاً استان ساسانی «بازیجان خسرو» یا به نقل قدامه، استان «ارتدين کرد» را تشکیل می‌دادند،^{۱۳۵} داشته است.^{۱۳۶} شهرها و نواحی مذبور بعدها جزء استان بغداد قرار گرفتند.^{۱۳۷}

کanal نهروان به دلیل تمایز آن از نهرهای دیگر، موسوم به «قاطول» بود، و مسیر علیای کanal، واقع در پایین دست آن، «قاطول بالا» (اعلی) نامیده می‌شد، و از آن جا که پیشینه این نهر به قبل از اسلام می‌رسد و ظاهراً توسط خسرو اول انشیروان حفر شده بود،^{۱۳۸} «قاطول کسری»^{۱۳۹} خوانده می‌شد.

نهر قاطول در مسیر خود از چندین دهانه پل، از جمله پل کسری در ناحیه ایتاخیه، پل قایقی در ناحیه محمدیه، و پل پوران و از آبادی‌ها و شهرهای بسیاری افزون بر آن چه قبل‌اً گذشت، از جمله قصر متوكل(معروف به قصر جفری)، ایتاخیه(قریه) و تیول منسوب به ایتاخ ترک)^{۱۴۰} محمدیه، قریه اجمة، قریه بزرگ مأمونیه، مصولی، بعقوبا، باجسری، نهروان، شاذروان بالا و پایین و ماذرا یا که به تعبیر ابن سراییون همه این مناطق آبادی‌ها و مزارع با شکوهی بود، می‌گذشت و در نهایت، در پایین دست ماذرا یا واقع در شمال بصره،^{۱۴۱} مجدداً از ساحل چپ دجله به این رود می‌ریخت.^{۱۴۲}

نهر قاطول چون به بعقوبا می‌رسید، «رود تامرا» نامیده می‌شد و سپس هنگامی که به پل نهروان و شهر نهروان می‌رسید، «رود نهروان» نامیده می‌شد.^{۱۴۳} عنایین مختلف نهر قاطول، اتصال و امتزاج این نهر را با رود تامرا(دیاله یا نهروان) به خوبی نشان می‌دهد. شهراب از نهر دیالی(دیاله) به عنوان نهری که از رود نهروان جدا می‌شد، یاد نموده است.^{۱۴۴} بنابراین، به نظر می‌رسد عنوان «دیالی» برای رود سیروان(تامرا) همچون عنوان نهروان به مقطع خاصی از این رود و به طور مشخصی به بستر سفلای رود سیروان، اختصاص داشته است.

۳- سه قاطول کوچک

در برابر قاطول أعلى(قطول کسری)، سه نهر کوچک دیگر به نام قاطول در دو فرسخی جنوب سامرًا و در فاصله پنج میلی شمال شهر قادسیه^{۱۴۵} و از جنوب قریةً مطیره، از ساحل چپ(شرق) دجله جدا می‌شد. مبدأ هر سه قاطول به فاصله اندکی از یکدیگر در همین محل بود و هر یک از سه قاطول کوچک نام ویژه‌ای نیز داشت، بدین ترتیب که نام دیگر قاطول أعلى «نهر یهودی»، نام دیگر قاطول أوسط «نهر مأمون» و نام دیگر قاطول اسفل «نهر ابوالجند» بود. قاطول اسفل از دو قاطول دیگر مهمتر بود و نهرهای متعددی از آن منشعب می‌شد. هر سه قاطول پس از مشروب ساختن آبادی‌ها و مزارع فراوان واقع در شرق دجله، در فاصله‌های مختلف به قاطول کسری(نهروان) می‌پیوستند، قاطول أعلى در پایین دست قریةً مأمونیه، قاطول أوسط در جنوب قریةً قنطره و قاطول أسفل در چهار فرسخی شمال صلوی.^{۱۴۶}

اختلال در فعالیت کanal نهروان

در مورد عنوان نهروان، آن‌چه یاقوت صریحاً از آن یاد نموده، نهروان رودی است که از سوی تامرًا یا حلوان آغاز می‌شده است، در عین حال، یاقوت نسبت به کم و کیف این رود نیز اظهار بی‌اطلاعی کرده، مدعی است که شخص دیگری نیز درباره این نهر مطلبی نگفته است.^{۱۴۷} وی با این حال بارها از دغدغه مردم و زمامداران جهت حفر رود نهروان سخن به میان آورده،^{۱۴۸} می‌نویسد:

نهروان الآن خراب است و از شهرها و روستاهای آن جز ویرانه‌های منازل باقی نمانده است. علت خرابی این نواحی نیز نزاع سلاطین و بروز جنگ میان ایشان در عصر سلاجمه بود، چرا که هیچ یک از حکام آن عصر توجهی به عمران و آبادانی منطقه نداشتند و قصد آنان این بود که مانند پرنده‌گان دانه‌ای برچینند و سپس پرواز کنند. به علاوه منطقه نهروانات در مسیر آمد و شد لشگریان بود، لذا سکنه آن ترک این دیار نمودند و خرابی آن تداوم یافت. حکام و ملوک نیز حفر مجدد رود نهروان را شوم می‌دانستند و گمان می‌کردند که هر کس اقدام به حفر این نهر نماید، پیش از آن که از کار حفر نهر فارغ شود، خواهد مرد. از جمله، شخصی به نام نهروان خادم و دیگر افراد کار حفر نهروان را آغاز کردند و در اثنای کار مردند. لذا این نهر به حال ویرانی باقی ماند، در صورتی که منطقه نهروانات از زیباترین و پردرآمدترین و خوش منظره‌ترین و با شکوه‌ترین نواحی بغداد بود. این کلبه گفته است که پارسیان رود نهروان را حفر کرده بودند.^{۱۴۹}

یاقوت در حالی از ویرانی و متروک بودن ناحیه نهروانات و رود نهروان خبر می‌دهد که درباره رود دیالی(دیاله) یا سیروان یا تامرًا که مسیر سفلای آن در ناحیه شهر نهروان، رود نهروان

خوانده می‌شد،^{۱۵۰} به عنوان «رودی بزرگ در نزدیک بغداد و بزرگ‌ترین رود بعقوبای که در کنار این شهر جریان دارد و این رود مرز میان شاهراه خراسان و اراضی خالصه و همان رود تامرا است» یاد کرده است.^{۱۵۱} گزارش دیگر وی درباره رود تامرا را پیش از این و در مقام بررسی آبریزهای دجله از نظر گزارندیم.

مقایسهٔ دو گزارش اخیر یاقوت درباره رود دیالی و تامرا با گزارش نخست وی در باب ویرانی نهروان و پرشدن آن، حاکی از آن است که سخن او در گزارش نخست درباره کanal نهروان است که از رود دجله منشعب می‌شد؛ نهری که به دست بشر حفر شده بود و با عدم مراقبت از آن در دوران پرآشوب اواخر سلجوکی، این نهر پر شده و از این ناحیه، خسارات عمدہ‌ای متوجه آبادی‌های طول مسیر آن شده است. البته از آن جا که این کanal پرشده بود، یاقوت دورنمای بسیار مبهمی از آن داشته، به طوری که اولاً رسماً به عدم آکاهی خود در مورد کم و کیف این نهر اعتراف نموده، ثانیاً منبع و منشأ این رود را به طور مردد، تامرا یا حلوان دانسته، ثالثاً در خصوص همین مقدار اطلاعات مبهم و توأم با تردید نیز دچار خلط و اشتباه شده و ناحیه تامرا یا حلوان را مبدأ نهر نهروان معرفی نموده است.

ابوالفداء پس از نقل این گفته این حوقل که نهروان، هم نام شهر است و هم نام رودی که از وسط شهر نهروان می‌گذرد،^{۱۵۲} می‌نویسد: «در اللباب آمده است که، نهروان بلدة کوچکی است کهنه در نزدیکی بغداد و آن را ناحیه‌هایی است که اکنون ویران شده‌اند». ^{۱۵۳} گزارش ابوالفداء نیز این احتمال را که کanal نهروان بر اثر عواملی پر شده، تقویت می‌کند.

از گزارش حمدالله مستوفی که تقریباً معاصر ابوالفداء بوده نیز آشکارا بر می‌آید که رود تامرا که در منطقه شهر نهروان نام رود نهروان به خود می‌گرفت،^{۱۵۴} در بستر خود جریان داشته و مسیر آن مسدود نبوده است. مستوفی نیز به هنگام گزارش از شهر نهروان گرچه از خرابی کلی شهر خبر داده ولی در مورد رود تامرا (نهروان) به گونه‌ای سخن گفته که گویا هیچ خللی در بستر آن وجود ندارد. وی می‌نویسد:

نهروان . . . بر کنار آب تامرا افتاده است و آن آب را آن جا آب نهروان خوانند و آن

شهر اکنون به کلی خراب است.^{۱۵۵}

مستوفی در گزارشی دیگر، در توصیف ولایت «طريق خراسان» و قصبه‌اش، شهر «بعقوبای» که در مسیر رود تامرا (دیاله یا نهروان) واقع بود،^{۱۵۶} و مستوفی در این گزارش به لحاظ نام بستر سفلای آن، از آن به نام «آب نهروان» یاد کرده نیز به جریان آب در رود تامرا (نهروان) و استفاده وسیع از آب آن در امر زراعت و باغداری، تصريح نموده است. وی می‌نویسد:

طريق خراسان: ولايتى معتبر است و شهرش قصبه بعقوبا ۰۰۰ بر کنار آب نهروان است و جوبي از آن در ميان شهر مى گذرد و تمامت ديهها بر آن نهر زراعت مى گنتند. باستان و نخلستان بسيار دارد و نارنج و ترنج بى شمار مى باشد، چنان که سى صد و چهارصد نارنج به يك درهم مى دهنده.^{۱۵۷}

همچنین مستوفى در مقام بيان شهرها و ولايات عراق، پس از عنوان «راذان و بين النهرین» مى نويسد:

دو ولايت است بر آب نهروان، محصولات نيكو دارد. حقوق ديوانيش پنج تومان
است.^{۱۵۸}

موقعیت روستای راذان که به دو بخش راذان بالا و پایین تقسیم مى شد و در اطراف مدائن تا
دجله امتداد داشت و مشتمل بر روستاهای فراوانی بود،^{۱۵۹} از يك سو، و اين واقعیت که رود دیاله
در جنوب شرق بغداد و ناحیه مدائن به دجله مى پيوست،^{۱۶۰} در صورتی که کanal نهروان در محلی
بسیار پایین تر و در ناحیه مادرایا، واقع در شمال واسط به دجله مى ریخت^{۱۶۱} از سوی دیگر، به
خوبی نشان مى دهد که منظور مستوفى از «آب نهروان» رود دیاله (سیروان یا تامرا) است که بر
خلاف کanal بزرگ نهروان، بستر آن اختلال نداشته و در عصر مستوفى (قرن هشتم هجری) نيز
آب در آن جريان داشته و از آن، برای آبیاری مزارع و روستاهای طور وسیع بهره برداری مى شده
است.

بنابراین، گزارش مستوفى نيز مؤید آن است که آن رود نهروانی که یاقوت از مسدود و ویران
بودن آن خبر داده، کanal نهروان و منشعب از رود دجله بوده است، نه رود تامرا که بخش سفلای
آن نهروان نامیده مى شد و از ریز آبهای دجله بود و نه منشعب از آن.

از گزارش ابن حوقل چنین بر مى آيد که کanal نهروان (قاطل) در اواخر قرن چهارم هجری
هنوز فعال و مورد استفاده بوده است. وی مى نويسد:

و اما اشجار و نهرهایی که جانب شرقی دارالخلافة - بغداد - وجود دارد، از آثار آب
(نهروان و تامرا) است و اما از رود دجله، جز آبی اندک که به کار عمران و سازندگی
نمی آید، برداشت نمی شود.^{۱۶۲}

عبارت ابن حوقل که «آب نهروان و تامرا» را در کنار یکدیگر و به صورت عطف آورده،
بی آنکه هیچ توضیحی در مورد یگانگی آب نهروان و آب تامرا بددهد، خود به خود گویای دو گانگی
و تمایز آب نهروان در برابر آب تامرا است. طبعاً، منظور از آب نهروان بایستی همان کanal
نهروان (قاطل) باشد که از ناحیه تکریت از دجله منشعب مى شده است. بدیهی است، منظور
ابن حوقل از این گفته (که از رود دجله آب قابل توجهی برداشت نمی شود) عدم برداشت آب از
بستر رود دجله در خود شهر بغداد است.

مقدسی نیز که معاصر ابن حوقل و اندکی متأخر از وی بوده، در مورد شهر نهروان گزارشی دارد که از توصیف وی در مورد زیبایی و رونق این شهر، فغال بودن کanal نهروان(قاطول) در زمان او برداشت می شود، گرچه او به نام کanal نهروان تصریح نکرده است.^{۱۶۳}

۴- کanal های (نهرهای) انتهایی دجله

دجله در بستر جدیدش در دوره اسلامی، یعنی بستر باختری که از واسط می گذشت، در فاصله حدود شصت میلی جنوب این شهر به بطایح می پیوست.^{۱۶۴} پیش از ورود آب دجله به بطایح (باتلاقها)، دجله به پنج شعبه و نهر بزرگ تقسیم می شد که همه این نهرها قابل کشتیرانی بود^{۱۶۵} و در سواحل این نهرها، آبادی ها و شهرهایی وجود داشت.^{۱۶۶} بدین ترتیب، بخش عمده آب دجله پیش از پیوستن به بطایح به مصرف آبیاری مزارع و نخلستان ها می رسید و مازاد آن به باتلاقها می ریخت.^{۱۶۷}

یاقوت، اسامی نهرهای پنج گانه مورد اشاره را به این ترتیب ذکر کرده است: نهر ساسی، نهر الغراف، نهر دقله، نهر جعفر و نهر میسان.^{۱۶۸} وی از «ساسی» به عنوان قریه ای، واقع در جنوب واسط نام برده^{۱۶۹} و پیش از این توضیح نداده است.

یاقوت در مورد «غراف» می نویسد:

غراف نهر بزرگی است در پایین دست واسط که بین واسط و بصره جاری است ۰۰۰
قلمره این نهر خود یک «کوره» (ناحیه)^{۱۷۰} را تشکیل می دهد و دارای روستاهای فراوانی است و این روستاهای در درون بطایح واقع شده است.^{۱۷۱}

همان گونه که از عبارت یاقوت بر می آید، در پهنه وسیع بطایح جنوب عراق تنها در برخی مناطق و در نقاطی که قدری مرتفع بود، به طور پراکنده روستاهایی ایجاد شده بود و مجموعه این روستاهای کوره نهر غراف یا کوره بطایح را تشکیل می داده است. ابوالفداء در مقام بیان شهرها و نواحی عراق، ذیل عنوان «بطایح بصره» می نویسد: «از قرای بصره است. آب آن ها کم عمق است، چنان که تنها یک نوع زورق معروف به «مرادی» در آن آمد و شد کند.^{۱۷۲} ابوالفداء سپس به نقل از «اللباب» در مورد بطایح آورده است: «موضعی است میان واسط و بصره و آن مجموع چند قریه است در میان آب».^{۱۷۳}

در مورد نهر دقله، نه یاقوت و نه دیگر منابع، مستقلًا توضیحی ارایه نکرده اند، البته تنها یاقوت در مقام توصیف نهر جعفر، به طور ضمنی به موقعیت نهر دقله اشاره دارد. وی در مورد نهر جعفر می نویسد:

نهری است بین واسط و نهر دقله که در سواحل آن روستاهایی بنا گردیده. رود جعفر یکی از شعب مسیر سفلای دجله است.^{۱۷۴}

در مورد نهر میسان نه یاقوت و نه دیگر منابع توضیحی نداده‌اند، لکن با توجه به موقعیت ولایت میسان که کوره‌ای (ناحیه‌ای) در حد فاصل واسط و بصره بود و دارای نخلستان‌ها و روستاهای فراوانی بود، و قصبه و مرکز آن نیز میسان نام داشت،^{۱۷۵} پیداست که نهر میسان شعبه‌ای از دجله بوده که این کوره را مشروب می‌ساخته است.

ابن سراییون (قرن چهارم هجری) از چندین نهر منشعب از مسیر سفلای دجله و در پایین دست واسط یاد کرده است،^{۱۷۶} ولی اسمی هیچ‌یک از این رودها با اسمی رودهایی که یاقوت نام برده، شباهت و اشتراک ندارند. یکی از این رودها که در فاصلهٔ ده فرسخی جنوب واسط و از ساحل چپ دجله جدا می‌شد و به سمت شرق جریان می‌یافت، «نهرآبان» یا «نهرآبان» نام داشت که ضمن مشروب ساختن روستاهای مزارع مسیر خود، از شهر «نهرآبان یا نهرآبان» نیز می‌گذشت و در نهایت، به باتلاق (بطیحه) می‌ریخت.^{۱۷۷}

از ساحل راست (غرب) دجله نیز به ترتیب، از شمال به جنوب، سه نهر به نام‌های قریش، سیب و بُردودی از دجله منشعب شد، به سمت غرب جریان می‌یافت.^{۱۷۸} نهر قریش پس از مشروب ساختن روستاهای مزارع مسیر خود و عبور از دهکدهٔ مهم «نهر قریش»، به باتلاق (بطیحه) می‌ریخت.^{۱۷۹} نهر سیب از فاصلهٔ دو فرسخی جنوب نهرآبان و از جهت مقابل این نهر، از دجله جدا می‌شد. این نهر به نوبهٔ خود به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌شد و پس از مشروب ساختن روستاهای مزارع مسیر خود و عبور از شهر عقر، به باتلاق می‌پیوست.^{۱۸۰} یاقوت نهر سیب را به عنوان نهری بزرگ در ناحیهٔ بصره که در ساحل آن، دهکده‌ای بزرگ واقع شده، معروفی نموده،^{۱۸۱} ولی نام قریهٔ مورد اشاره را ذکر نکرده است.

آخرین مورد از نهرهای انتهایی دجله طبق گزارش ابن سراییون، نهر بُردودی است که وی آن را نهری بزرگ معرفی کرده، این شهر در ناحیهٔ روستای «شیدیده» از ساحل راست (غرب) دجله جدا می‌شد و در نهایت به بطایح می‌ریخت.^{۱۸۲}

ه) ولایت میسان و دستمیسان

با توجه به مطرح شدن «نهر میسان» و موقعیت این نهر، مناسب است تا موقعیت ولایات میسان و دستمیسان و یگانگی یا دوگانگی این دو عنوان و ولایت را به طور گذرا مطالعه کنیم. یاقوت ذیل عنوان «دستمیسان» می‌نویسد:

دستمیسان کوره بزرگی است که در حد فاصل واسط و بصره و اهواز قرار گرفته، و قصبه و مرکز آن «بسامتی» است و آن غیر از کوره میسان است. البته این دو کوره، هم‌مرز هستند.^{۱۸۳} یاقوت که ظاهراً خود از این دو کوره و دست کم از کوره دستمیسان بازدید نکرده و تنها بر اساس نقل دیگران مطلب یاد شده را آورده است، قول دیگری را

نیز با تعبیر «وگفته شده»، در مورد موقعیت و حد و حدود کوره دستمیسان نقل کرده، مبنی بر این که دستمیسان کوره‌ای است که مرکز آن «أَبْلَه» در مجاورت بصره است و ^{۱۸۴} بصره نیز از توابع این کوره می‌باشد.

ابن خردابه و قدامه نیز به صراحة، دوگانگی ولايت میسان و دستمیسان را بیان کرده، این دو ناحیه را دو طسوج ^{۱۸۵} از استان شادبهمن دانسته‌اند، ^{۱۸۶} ضمن این که ابن خردابه توضیح بیشتری درباره این دو ناحیه داده و نوشته است: «میسان همان ملوی است؛ دستمیسان و آن أَبْلَه است». ^{۱۸۷} عبارت‌های بکری نیز مؤید دوگانگی ولايت میسان و دستمیسان است. وی دو عنوان را به طور جداگانه مطرح نموده و میسان را محلی از سرزمین بصره ^{۱۸۸} و دستمیسان را یکی از طسوج‌های دجله معرفی کرده است. ^{۱۸۹} وی همچنین در خصوص دستمیسان آورده است: «دستمیسان [واژه‌ای مرکب است که در آن، واژه دست] به میسان اضافه شده است». ^{۱۹۰} عبارت اخیر بکری تأیید دیگری است بر دوگانگی ولايات میسان و دستمیسان و در عین حال، هم جواری آن‌ها. با وجود این، لسترنج دو عنوان را یک ناحیه دانسته است. ^{۱۹۱}

البته قراین حاکی است که، با توجه به باتلاقی بودن بیشتر اراضی این ولايت، به مرور از اهمیت و شهرت این دو ناحیه کاسته شده، به طوری که ابوالفداء (تألیف در سال ۷۲۱ق) تنها عنوان میسان را مطرح نموده و آن را «از بلاد بصره و بلدة كوچكى در پایین سرزمین بصره معرفی کرده ^{۱۹۲} و مستوفی (تألیف در سال ۷۴۰ق) هیچ نامی از میسان و دستمیسان به میان نیاورده است. ^{۱۹۳} البته موقعیتی که ابوالفداء برای میسان ترسیم کرده و آن را در جنوب بصره نشان داده، با آن‌چه از دیگر منابع به دست می‌آید (که اجمالاً این ناحیه را در شمال بصره نشان می‌دهند) سازگار نیست. در این زمینه، افرون بر آن‌چه گذشت، یعقوبی نیز میسان را ولايتی به مرکزیت شهر مزار، واقع در حد فاصل واسط و بطایح و شمال کوره ابرقیاد معرفی کرده است. ^{۱۹۴}

(و) دجله کور (دجلة العوراء يا شط العرب)

یکی از پیامدهای طغیان رودهای دجله و فرات و شکست سدها در اوخر عصر ساسانی و اوایل دوره اسلامی، بروز تغییر عمده در مسیر انتهایی دجله و فرات بود. پیش از آن، دجله و فرات و نیز کارون به طور جداگانه وارد خلیج فارس می‌شدند و مصب دجله و فرات، خلیجی باتلاقی در پایین دست شهر قدیمی أَبْلَه، واقع در شمال بصره کنونی بود، اما در پی بروز دگرگونی‌های مورد اشاره، مصب قدیم دجله و فرات با رسوبات انبوه این دو رود پر شد، مسیر سفلای دجله و فرات

تغییر یافته و دو رود در منطقهٔ القرنة امروزی به یکدیگر پیوستند و از مجموع آن‌ها «دجلة کور»(شط العرب) و دلتای جدید آن‌ها در نقطه‌ای شمالی‌تر از مصب پیشین به وجود آمد.^{۱۹۵}

نام بستر مشترک و جدید دجله و فرات «دجلة العوراء»(دجله کور، دجله یک چشم) و «دجلة البصره» بود^{۱۹۶} و ایرانیان به آن «دجله کور» می‌گفتند.^{۱۹۷} طبعاً نام «شط‌العرب» نسبتاً

جدید است و ظاهراً نخستین منبعی که عنوان «شط‌العرب» در آن آمده، سفرنامه ناصرخسرو(اواسط قرن پنجم هجری) است.^{۱۹۸} از طرفی، از این که نام شط‌العرب در معجم البلدان(ربع اول قرن هفتم هجری) نیامده و یاقوت نیز همچون بلاذری از این بستر مشترک دجله و فرات، تنها تحت عنوان «دجلة العوراء» و «دجلة البصره» یاد نموده،^{۱۹۹} چنین بر می‌آید که

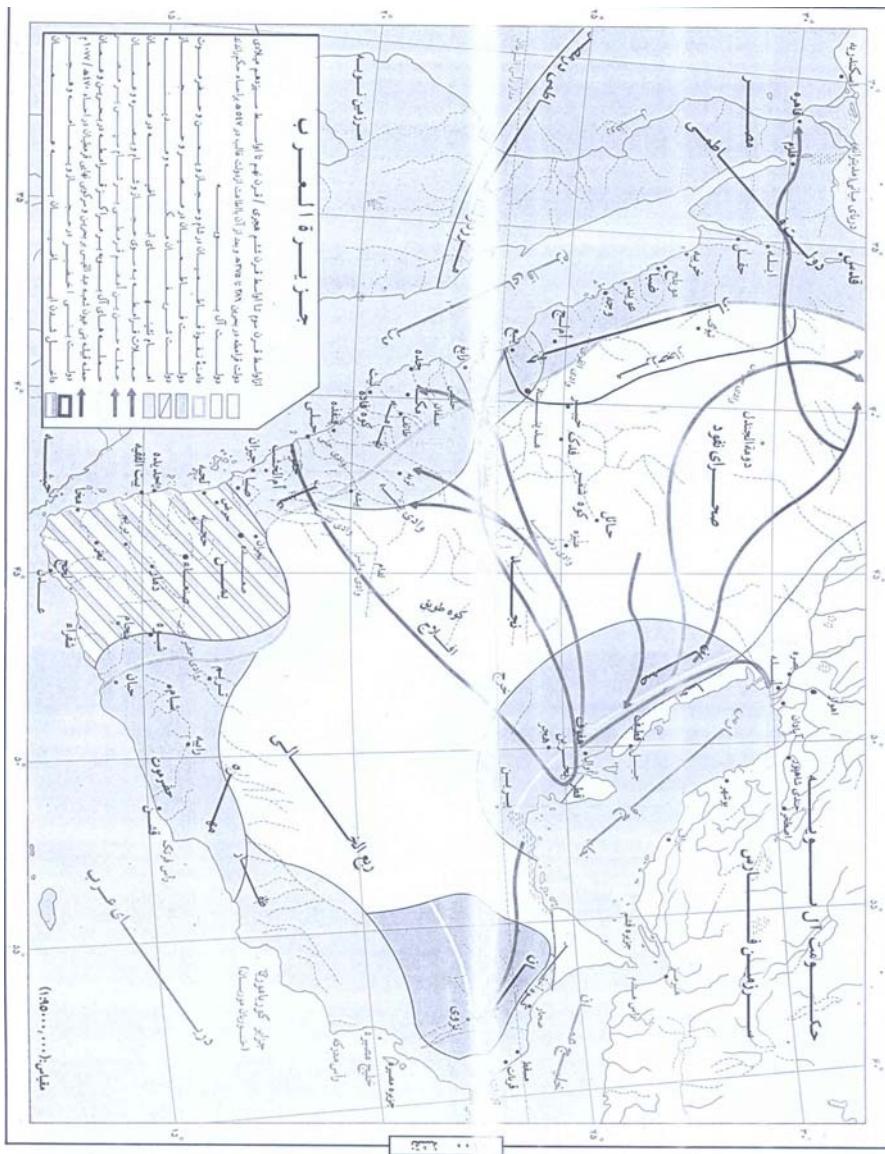
کاربرد عنوان شط‌العرب در مورد دجلة‌العوراء حتی در قرن هفتم نیز چندان شایع نبوده است. در قرن هشتم، مستوفی عنوان شط‌العرب را به کار برده،^{۲۰۰} ولی در همین قرن، ابوالفداء تنها با عنوان «دجله» از این مسیر مشترک دجله و فرات یاد نموده است.^{۲۰۱} به هر حال، به مرور عنوان «شط‌العرب» تنها اسم رسمی بستر مشترک دجله و فرات گردیده، تا کنون نیز این عنوان تداوم یافته است.^{۲۰۲} تنها از سال ۱۳۳۸ش به علل سیاسی، نام «اروندرود» توسط دولت ایران احیا گردید و بر شط‌العرب در مورد بستر سفلای دجله و فرات به کار می‌رود.^{۲۰۳}

رود کارون یا به تعبیر اعراب، «دجیل‌اهواز» نیز در عصر ساسانی و طی چند سدهٔ نخست اسلامی، جدا از شط‌العرب و از شرق خرمشهر و آبادان و از طریق خور موسی، مستقیماً به خلیج فارس می‌ریخت.^{۲۰۴} بستر رود کارون در شرق خرمشهر و آبادان در گذر زمان متغیر بوده و کارون در مسیر سفلای خود، هر از چندی از طریق یکی از سه بستر زیر: شط قدیمی(کهنه رود)، شط الأعمی(رود کور) و شط قبان، به خلیج فارس می‌ریخته و بهمنشیر(بهمن اردشیر) چهارمین و آخرین بستر کارون در این بخش از مسیر خود بوده است.^{۲۰۵}

در قرن چهارم هجری به دستور عضدالدوله دیلمی نهری موسوم به «نهر عضدی» (نهر حفار، نهر بیان) میان رود کارون و شط‌العرب(شمال خرمشهر) حفر گردید و بدین‌وسیله، رود کارون با شط‌العرب مرتبط شد و جزیره آبادان به وجود آمد که بخش اعظم شهر خرمشهر، یعنی بخش شرقی این شهر و همچنین شهر آبادان را در خود جای داده است.^{۲۰۶}

ز) دجله کور و موقعیت ابله و بصره

در خصوص موقعیت دجله کور(شط العرب) و شهرهای ابله و بصره، برخی محققان شهر بصره را در شمال شهر ابله و در ساحل شط العرب، و شهر ابله را اندکی دور از ساحل و در جنوب شهر بصره تصویر و تصور کرده‌اند. ^{۲۰۷}



• تصویر حسین مؤنس از موقعیت ابله و بصره را در نقشه بالا ملاحظه فرمایید. [★]

این در حالی است که در منابع در اینباره، قدری ابهام و بعضاً تعارض به چشم می‌خورد. با وجود این، مقایسه چند گزارش از قرن چهارم تا قرن هشتم هجری، به طور اطمینان‌آوری موقعیت شهرهای بصره و ابله و دجله‌العوراء را مشخص می‌سازد، ضمن این‌که، با دقت در این گزارش‌ها معلوم خواهد شد که آن‌چه در برداشت ابتدایی و از ظاهر برخی منابع بر می‌آید، مبنی بر بروز جایه‌جایی در مسیر شط‌العرب در گذر زمان در محدوده شمال و جنوب بصره، تصویر و برداشت قابل اعتمادی نیست و برداشت منطقی‌تر از این گزارش‌ها این است که بستر شط‌العرب طی دوره اسلامی تقریباً ثابت بوده است. اینک گزارش‌های مورد اشاره را مرور می‌کنیم:

مقدسی (تألیف در سال ۳۷۵ق) به مناسبت توصیف بصره می‌نویسد:

از دجله [دجلة العوراء] دو نهر به سوی آن - بصره - کشیده‌اند: نهر ابله و نهر

معقل، چون جمع شوند بصره را سیراب کنند ۰۰۰ درازای شهر - بصره - کنار نهر است و

خانه‌ها در سمت بیابان ساخته شده است ۰۰۰ سمت بیابانی بصره ویران شده است.^{۲۰۸}

وی سپس در مقام توصیف ابله می‌نویسد: «ابله بر دجله [دجلة كور] دم دهانه نهر بصره، در سمت شمال است.»^{۲۰۹}

مقدسی اگر چه تصریح ندارد که نهرهای ابله و معقل به سمت شمال جریان داشته تا به بصره رسیده، یا به سمت جنوب و قبله، لیکن از توضیحاتی که در مورد شهر بصره و منازل آن آورده و کناره‌های شهر بصره را در جانب بیابان ترسیم می‌کند، مشخص می‌شود که دو نهر ابله و معقل به سوی جنوب و قبله جریان داشته و به بصره می‌رسیده‌اند، به طوری که مأواهی شهر بصره یک‌سره بیابان و خشک بوده است. بنابراین، شط‌العرب که مقدسی از آن به «دجله» تعبیر نموده، در جانب شمال بصره واقع بوده است.

اما شهر ابله، پیداست که در ساحل دجله کور، و البته با توجه به جریان نهر ابله که در این جا به عنوان «نهر بصره» از آن یاد شده است به سوی جنوب و به طرف بصره، ابله در ساحل جنوبی این شط و دم دهانه نهر ابله واقع بوده است. قهرماً شهر ابله در شمال شهر بصره قرار داشته است. طبعاً، منظور از عبارت «دم دهانه نهر بصره، در سمت شمال است» این است که شهر ابله در شمال نهر بصره واقع شده، نه این که در شمال دجلة‌العوراء، چنان‌که ناصرخسرو نیز به واقع شدن

شهر ابله در ساحل شمالی «نهر ابله» - و نه دجلة‌العوراء - تصریح دارد.^{۲۱۰}

ناصرخسرو که در اواسط قرن پنجم (۴۴۳ق) از بصره و شط‌العرب و نهرهای آن دیدن کرده،

می‌نویسد:

از بمامه چون به جانب بصره روانه شدیم، ۰۰۰ بیستم شعبان سنّه ثلاث و اربعین و اربععماهه (۴۴۳) به شهر بصره رسیدیم. دیواری عظیم داشت، آلا آن جانب که با آب بود، دیوار نبود، و آن آب شط است و دجله و فرات که به سرحد اعمال بصره به هم می‌رسند و چون آب حوزه نیز به ایشان می‌رسد، آن را شط‌العرب می‌گویند و از این شط‌العرب دو جوی عظیم برگ‌فته‌اند که میان فم (دهان) هر دو جوی یک فرسنگ باشد و هر دو را بر صوب قبله برانده، مقدار چهار فرسنگ، و بعد از آن هر دو جوی با هم رسانیده و مقدار یک فرسنگ دیگر یک جوی را هم به جانب جنوب برانده و از این نهرها جوی‌های بی‌حد برگرفته‌اند و به اطراف به در برده ۰۰۰ و این دو جوی، یکی بالاتر است و آن مشرقی شمالی باشد، نهر معقل گویند، و آن که به غربی جنوبی است نهر ابله. و از این دو جوی جزیره‌ای بزرگ حاصل شده است که مربع طولانی (مستطیل) است و بصره بر کناره ضلع اقصیر از این مربع نهاده است. و بر جانب جنوبی مغربی بصره بریه (صحراء) است، چنان که هیچ آبادانی و آب و اشجار نیست.^{۲۱۱}

برای فهم بهتر عبارت فوق، لازم است تا توصیف ناصرخسرو را از شهر ابله نیز مرور کنیم.

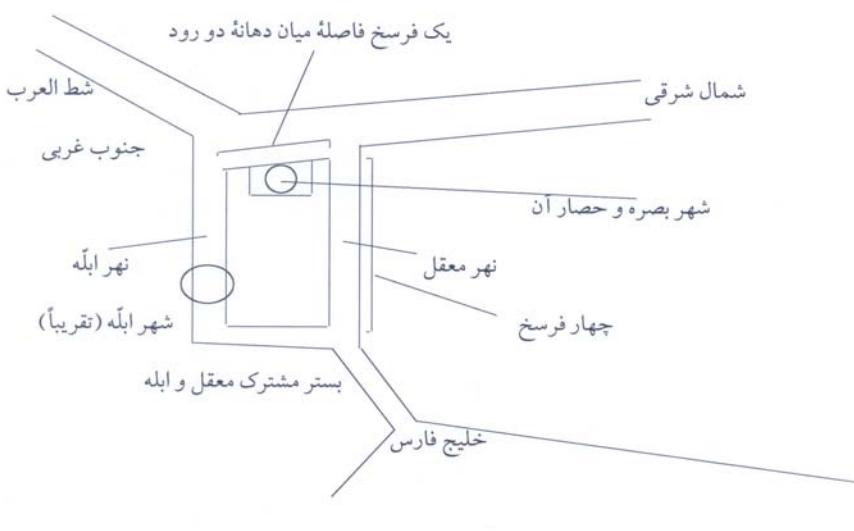
وی در این ارتباط می‌نویسد:

و شهر ابله بر کنار نهر است، و نهر بدان موسوم است. شهری آبادان دیدم با قصرها و بازارها ۰۰۰ و اصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز محلت‌ها و بناهای عظیم بود، چنان که از آن نزهه در عالم نباشد و آن را شاطی عنمان می‌گفتند و شط بزرگ که آن فرات و دجله است و آن را شط‌العرب گویند، بر مشرق ابله است و نهر بر جنوبی و نهر ابله و نهر معقل به بصره به هم رسیده‌اند و شرح آن در مقدمه [پیش از این]^{۲۱۲} گفته آمده است.

۵۳ از مجموع عبارت‌های ناصرخسرو چنین بر می‌آید که وی از سمت جنوب به طرف بصره آمده و در این منطقه ابتدا به شهر بصره برخورد کرده و سپس به شهر ابله. بنابراین، شهر بصره در جنوب شهر ابله قرار داشته است.

البته عبارت نخست ناصرخسرو که درباره موقعیت بصره است، قدری مشوش و مبهم است، لکن عبارت دوم ناصرخسرو به برداشت ما از عبارت اول وی کمک می‌کند. ناصرخسرو در عبارت نخست خود گویا می‌خواهد این معنا را القا کند که شهر بصره در ساحل جنوبی شط‌العرب و مماس بر این شط است. بخش کلیدی عبارت نخست ناصرخسرو آن‌جا است که وی می‌نویسد: «به شهر بصره رسیدیم، دیواری عظیم داشت، آلا آن جانب که با آب بود، دیوار نبود و آن آب شط است ۰۰۰». اگر گزارش ناصرخسرو منحصر به همین عبارت بود، چنین برداشت می‌کردیم که

منظور از «و آن آب شط است» این است که بصره در ساحل شط که همان شط‌العرب است، قرار داشته و طبعاً شهر ابله در سواحل نهر ابله که از شط‌العرب منشعب گردیده و به طرف جنوب و قبله جریان داشته، واقع بوده و در نتیجه، ابله در جنوب شهر بصره قرار داشته است. چنان‌چه بخواهیم این برداشت ابتدایی خود را به تصویر بکشیم، موقعیت شهر بصره و شط‌العرب و نهرهای معقل و ابله و شهر ابله به قرار زیر خواهد بود، البته به کمک گزارش مقدسی در برخی موارد جزئی و غیر کلیدی:



ولی عبارت بعدی ناصرخسرو در توصیف شهر ابله، به خصوص درباره موقعیت شهر ابله با شهر بصره و شهر ابله با شط‌العرب، به عکس تصور و برداشت پیشین نشان می‌دهد. عبارت کلیدی در عبارت دوم ناصرخسرو آن‌جا است که وی می‌نویسد: «... و شط بزرگ ۰۰۰ و آن را شط‌العرب گویند، بر مشرق ابله است و نهر - نهر ابله - بر جنوبی. و نهر ابله و نهر معقل به بصره به هم رسیده‌اند». موقعیتی که عبارت اخیر ناصرخسرو از دو شهر ابله و بصره و شط‌العرب ترسیم می‌کند این است که شهر ابله در ساحل جنوبی شط‌العرب قرار گرفته و در همان حال، نهر ابله نیز از غرب این شهر از شط‌العرب منشعب شد، از جنوب شهر ابله عبور کرده و در نهایت، به فاصله حدود چهار فرسنگ در جنوب شهر ابله در شهر بصره به نهر معقل پیوسته است. تصویری

که عبارت اخیر ناصرخسرو از موقعیت شهرهای ابله و بصره به دست می‌دهد و همین تصویر کم و بیش از اشکال‌العالم نیز به دست می‌آید،^{۲۱۳} به قرار زیر است:



از میان دو برداشت متضاد مذبور که هر کدام مبتنی بر یک عبارت خاص از گزارش ناصرخسرو است، ویژگی عبارت دوم ناصرخسرو و برداشت مبتنی بر آن این است که تقریباً صریح است و قابل هیچ‌گونه توجیهی نیست، با این حال، می‌توان عبارت نخست ناصرخسرو را به گونه‌ای توجیه کرد که با عبارت دوم وی سازگار باشد، بدین ترتیب که بگوییم منظور ناصرخسرو از عبارت نخست خود (و آن آب شط است) این است که آن آبی که بصره در ساحل آن واقع شده، متعلق به شط است و از شط‌العرب سرچشممه گرفته، نه این که لزوماً بصره در کنار شط‌العرب باشد.

البته نمی‌توان منکر شد که عبارت نخست ناصرخسرو قدری اشتباه‌انداز است، به گونه‌ای که ابهام آن، مترجم عرب سفرنامه، دکتر یحیی خشاب را به خطأ انداخته و وی به گونه‌ای این بخش از عبارت ناصرخسرو را ترجمه کرده که صریحاً گویای آن است که بصره در ساحل شط‌العرب قرار داشته است. دکتر خشاب عبارت کلیدی و نخست ناصرخسرو را این‌گونه ترجمه کرده است: «للبصرة سور عظيم يحيط بها ما عدا الجزء المطل على النهر و هذا النهر هو شط‌العرب».^{۲۱۴}

یاقوت و قزوینی (قرن هفتم هجری) به قرار گرفتن شهر ابله در ساحل دجله و به تعبیر یاقوت «دجله بزرگ بصره»، که منظور همان دجله کور و شط‌العرب است، تصريح دارند^{۲۱۵} همچنین یاقوت یادآور شده که شهر بصره حدود چهار فرسنگ از شط‌العرب فاصله دارد و این شهر از طریق نهر ابله که توسط زیادbin ابیه حفر گردیده، آبیاری می‌شود.^{۲۱۶} از طرفی، فرمان عمرین خطاب به سعد ابن ابی‌وقاص در خصوص ایجاد منزل گاهی برای مسلمانان در ناحیه ابله به طوری که در میان آن منزل گاه و مدینه حائل نباشد، نیز مقتضی آن است که بصره در جنوب شط‌العرب و در حاشیه بیابان باشد. مستوفی (قرن هشتم هجری) نیز بر این نکته تصريح دارد که بصره در کنار شط‌العرب قرار نداشته، بلکه حدود چهار فرسنگ از این شط فاصله داشته و آب این شهر به وسیله نهر ابله تأمین می‌شده است. وی می‌نویسد:

[بصره] آب چاهش سورست، اما از شط‌العرب جوی خوش آن جا برده‌اند. آن نهر

را نهر ابله خوانند، قرب چهار فرسنگ طول دارد.^{۲۱۷}

بر اساس گزارش منابع یاد شده، شط‌العرب طی قرون چهارم تا هشتم هجری، در بسترهی به فاصله حدود چهار فرسنگ از شمال بصره و در مجاورت شهر ابله به سمت شمال شرق این شهر جریان داشته است.

البته ناگفته نماند که گزارش این بوطه (قرن هشتم هجری) حاکی از آن است که شهر بصره به مرور به سمت شط‌العرب توسعه، بلکه انتقال یافته و مناطق و محله‌های دور از شط‌العرب اندک متروک شده است. به گزارش این جهان‌گرد مسلمان، هنگامی که وی به بصره سفر کرده، این شهر در ساحل فرات و دجله، که در واقع منظور وی همان مسیر مشترک دجله و فرات، یعنی شط‌العرب (دجله کور) است، قرار داشته و به هنگام مذا آب دریای فارس (خليج فارس)، آب شط در ناحیه بصره، سور می‌شده است. وی بر این نکته تصريح دارد که قبور صحابه در گذشته در بصره و مزارهای شهر در داخل سور (حصار) قدیم بصره قرار داشته و در زمان وی سور قدیم به مقدار سه میل از شهر فاصله داشته است.^{۲۱۸}

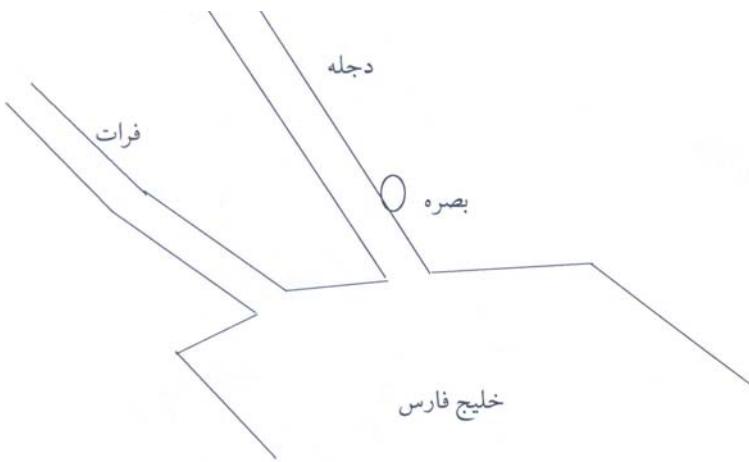
عبارة این بوطه همچنین گویای وجود شهر ابله در ساحل شط‌العرب و در شرق بصره است. وی می‌نویسد: پس از بازدید از شهر بصره از ساحل بصره به وسیلهٔ قایق به مقصد اصفهان حرکت نموده و در این مسیر ابتدا به شهر ابله رسیده که در فاصلهٔ ده میلی شهر بصره قرار داشته است. وی در همان حال به رونق پیشین شهر ابله به عنوان مرکز مهم تجاری و افول این شهر و کوچک شدن آن در حد یک قریه و وجود قصرهای متروکه و مخربه در اطراف آن، تصريح دارد.^{۲۱۹}

در عین حال، برخی منابع در همین دوره بستر شطاطالعرب را در جنوب بصره نشان می‌دهند، چنان که مؤلف حدود‌العالم (تألیف سال ۳۷۲ق) بدون آن که هنگام توصیف شهرهای ابله و بصره از نهرهای معقل و ابله سخنی به میان آورد^{۲۲۱} ذیل عنوان «مفتح»، بستر معقل را در شمال و به تعییری در شرق دجله (شطاطالعرب، دجله کور) نشان می‌دهد. وی می‌نویسد: «مفتح شهر کیست آبادان و بر مشرق دجله است و رود معقل از وی برگیرد».^{۲۲۲} مضمون جمله آخر حدود‌العالم این است که رود معقل از ناحیه شهرک مفتح از دجله منشعب می‌شده و از مفتح عبور می‌کرده است. با توجه به این که نهر معقل و نیز نهر ابله بدون تردید برای آبیاری بصره حفر گردید،^{۲۲۳} نتیجه این می‌شود که از دید مؤلف حدود‌العالم باستی شهر بصره هم در شمال و به عبارتی در شرق دجله و شطاطالعرب واقع شده باشد. لکن عبارت حدود‌العالم در این قسمت و با وجود منابع مخالف، چندان قابل اعتماد نیست و گمان بر این است که در عبارت حدود‌العالم، چه از ناحیه مؤلف و چه از طرف نسخه برداران، اشتباہی صورت گرفته است، و البته بروز چنین اشتباہ‌هایی در حدود‌العالم دور از انتظار نیست، چنان که در این منبع در مورد شهرک‌های کرخ و دون، از محله‌های غربی بغداد نیز اشتباہی فاحش صورت گرفته و چنین آمده است: «کرخ، دون: دو شهرک‌اند که معتقد بننا نهاده است و مأمون تمام کرده است».^{۲۲۴}

در صورتی که معتقد پس از مأمون به خلافت رسیده و معنا ندارد که مأمون تکمیل کننده کار معتقد باشد. از این‌رو، در این خصوص نمی‌توان چندان به عبارت حدود‌العالم اعتماد کرد. در نهایت، چنان‌چه بخواهیم به مضمون عبارت حدود‌العالم پای‌بند بمانیم باید آن را مأخذ از منابع پیش از اسلام و ناظر به آن دوران بدانیم که مصب دجله و فرات خلیجی در پایین دست ابله بوده است. طبعاً گزارش حدود‌العالم در آن فرض، مطلبی قابل قبول خواهد بود، البته با این تأویل و توجیه که مؤلف برای به روز جلوه دادن گزارش خود، از عنوانین دوره اسلامی مثل رود معقل نیز استفاده کرده است.

مؤلف حدود‌العالم در القای مطالب یاد شده، یعنی جریان شطاطالعرب در جنوب بصره، تنها نیست و گزارش ابوالفداء در آغاز قرن هشتم هجری نیز گویای آن است که دجله از جنوب بصره عبور می‌کرده است. وی بدون آن که به شطاطالعرب اشاره کند، می‌نویسد: دجله از جانب شمال به بصره می‌آید و سپس می‌چرخد تا آنجا که بصره در مشرق آن واقع می‌شود. سپس با اندک میلی به مشرق به طرف جنوب می‌پیچد تا به دریا ریزد.^{۲۲۵}

تصویری که ابوالفداء از موقعیت بصره و دجله و فرات به دست می‌دهد، از این قرار است:



اما با توجه به این‌که طبق گزارش و مشاهده ناصرخسرو در قرن پنجم هجری، مسیر شط‌العرب از شمال و به عبارتی از شرق بصره بوده و از طرفی سیر تاریخی مسیر دجله و فرات نیز حاکی از آن است که مسیر این دو رود در گذر زمان به سمت شمال تمایل داشته و انتقال یافته است،^{۲۲۶} گزارش ابوالفداء سؤال برانگیز است، زیرا هر چند غیر ممکن نیست، ولی بسیار بعيد می‌نماید که پس از گذشت بیش از دو قرن از جریان دجله و فرات (دجله کور، شط‌العرب) در شمال و شرق بصره، مجدداً بستر شط‌العرب به جنوب این شهر انتقال یافته باشد.

به هر حال، گزارش ابوالفداء را به یکی از دو صورت می‌توان توجیه کرد: نخست، این‌که واقعاً بستر دجله و مسیر شط‌العرب، پس از چند قرن که از شمال بصره می‌گذشته، به سمت جنوب انتقال یافته است. وجه دیگر، این‌که گزارش ابوالفداء نیز نه بر اساس مشاهده خود او یا حتی گزارش‌های نزدیک به زمان وی، بلکه مأخذ از منبعی قدیمی و مربوط به اوایل دوره اسلامی و حتی پیش از اسلام بوده؛ زمانی که دجله به طور مستقل و جدای از فرات به خلیج فارس می‌ریخته و طبعاً مطرح کردن نام بصره نیز برای تقریب به ذهن خواننده صورت گرفته است، و گرنه اصل گزارش چه بسا مربوط به زمانی بوده که هنوز شهر بصره تأسیس نشده بود؛ یعنی دوران پیش از اسلام یا آغازین سال‌های ورود اسلام که دجله یا شط‌العرب (دجله کور) در نواحی جنوبی و غربی منطقه‌ای که بعداً بصره در آن بنا گردید، جریان داشته است.

البته تردیدی نیست که مسیر دجله و شط‌العرب پیش از اسلام از جنوب منطقه‌ای بوده که بعداً شهر بصره در آن ساخته شد، چنان‌که قدامه‌بن جعفر به مناسبت بیان نحوه شکل‌گیری «بطایح» (اراضی باتلاقی جنوب عراق) در اوخر عصر ساسانی بدین نکته تصريح دارد،^{۲۲۷} هم‌چنان‌که مقایسه گزارش ناصرخسرو و گزارش ابوالفداء نیز به خوبی تعییر بستر سفلای شط‌العرب را از جنوب منطقه بصره به شمال این منطقه، نشان می‌دهد.

نتیجه

گرچه ارایه نتیجه این پژوهش پس از مطالعه هر دو بخش آن، یعنی هر دو محور دجله و فرات، منطقی‌تر و جامع‌تر به نظر می‌رسد، در عین حال، با توجه به آن‌چه در این بخش گذشت نیز اهمیت حیاتی شبکه آب‌های عراق، بهویژه اهمیت مدیریت آب‌های عراق در قالب ایجاد آببندها و کanal‌ها و نهرهای مصنوعی، در پیدایش، رشد و توسعه شهرها و تمدن‌های بین‌النهرین و وضعیت اقتصادی ساکنان این سرزمین بهتر مشخص می‌گردد و این گفته گوردون چایلد که شبکه آبیاری بین‌النهرین را شالوده تمدن این سرزمین نامیده، بهتر درک می‌شود. هم‌چنین، طی این پژوهش، اعلام جغرافیای تاریخی مربوط به رودها و نهرهای محور دجله و دگرگونی‌های این اسماء و نیز بستر و مسیر این رودها و نهرها و تحولات تاریخی مربوط به آن‌ها، به ویژه در مورد بستر سفلای رود دجله و شط‌العرب و پی‌آمد طبیعی این تحولات، بررسی و شناسایی شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدجواد مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۸۴۹ و علیرضا چکنگی، فرهنگنامهٔ تطبیقی نامه‌ای قدیم و جدید مکان‌ها، ۰۰۰، ص ۱۸۰.
۲. چکنگی، همان.
۳. گی. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، ص ۲۴۲.
۴. عباس سحاب، اطلس جهان در عصر فضا، ص ۲۶۷-۲۶۸ و معین، فرهنگ فارسی، اعلام، «عراق».
۵. مشکور، همان، ص ۸۵۰ و مایکروسافت، سی - دی اطلس جهان.
۶. ر.ک: لسترنج، همان، ص ۲۵۰ و عبدالرضا فرجی، جغرافیای کشورهای مسلمان، ص ۱۸۰.
۷. لسترنج، همان، ص ۲۶۰ و مشکور، همان، ص ۸۵۰.
۸. همان.
۹. ابن بن رسته، الأعلاق النفسية، ص ۱۲۰ و ابوعبدالله محمدبن احمد مقدسی، ص ۱۲۰ و ابوعبدالله محمدبن احمد مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۱۹۰.
۱۰. ابن حوقل، صورۃ الارض، ص ۲۰۶-۲۰۸ و ابن خدادبه، المسالک و الممالک، ص ۵ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱. نیز ر.ک: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۷۵ و ۸۱ و ۸۵۱ و چکنگی، همان، ص ۱۸۰.
۱۱. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۹۴-۹۳.
۱۲. مقدسی، همان، ج ۱، ص ۹۵؛ اصطخری، همان، ص ۷۵ و ابن حوقل، همان، ص ۲۰۸، ۲۱۹ و ۲۲۵.
۱۳. مقدسی، همان، ص ۱۹۲ - ۱۹۳ و ابن خدادبه، همان، ص ۵۷ - ۷۱.
۱۴. ر.ک: قدام‌بن جعفر، الخراج و صنعة الكتابة، ص ۱۵۹ و ابن خدادبه، همان، ص ۵.
۱۵. ابن فقيه، مختصر كتاب البلدان، ص ۲۰۹.
۱۶. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴.
۱۷. جیهانی، اشکال العالم، ص ۹۳.
۱۸. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۲۷۰ و محمدبن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۱، ص ۷۲۴.
۱۹. ر.ک: صادق آئینه‌وند، اطلس تاریخ اسلام، ص ۹-۱۰؛ همو، جزوہ آموزشی «جزیرۃ العرب پیش از اسلام» در مؤسسه امام خمینی(ره)، ص ۲۱ و حسین مؤنس، اطلس تاریخ الإسلام، ص ۱۱۰.
۲۰. مؤلف مجھول، حدودالعالم من المشرق الى المغرب، ص ۱۵۵.
۲۱. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۱۲۳-۱۲۵.
۲۲. ابن حوقل، همان، ص ۴۴۳؛ اصطخری، همان، ص ۱۵۹-۱۵۵؛ مقدسی، همان، ج ۲، ص ۵۵۵ و ۵۷۱؛ ابن خدادبه، همان، ص ۹۹ و حدودالعالم، ۱۵۹-۱۶۱؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، ص ۲۵۲-۲۵۴.
۲۳. مستوفی، نزہۃ القلوب، ص ۱۱۹.
۲۴. ابن حوقل، همان، ص ۳۴۴؛ حدودالعالم، ص ۱۶۰؛ اصطخری، همان، ص ۷۷؛ مقدسی، همان، ج ۱، ص ۸؛ مستوفی، همان، ص ۱۱۵ و ابوالفداء، همان، ص ۴۵۲.

-
۲۵. ابن خردابه، همان، ص.^۵
۲۶. اصطخری، همان، ص.^{۸۲} و مستوفی، همان، ص.^{۲۹}.
۲۷. ابن رسته، همان، ص.^{۱۱۹} و مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص.^{۲۲۹}.
۲۸. ابوالفرق، همان، ص.^{۱۵۹} و ابن خردابه، همان، ص.^۵.
۲۹. ابن خردابه، همان، ص.^{۵۶} و مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص.^{۲۳۳}، ۳۶۷.
۳۰. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج.^۳، ص.^{۲۷۲}.
۳۱. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص.^{۲۶}.
۳۲. فیروزآبادی، همان، ج.^۳، ص.^{۳۸۲} و ابن منظور، همان، ج.^۹، ص.^{۱۶۴}.
۳۳. فیروزآبادی، همان و یاقوت، همان، ج.^۴، ص.^{۹۳}؛ ابن خردابه، همان، ص.^{۹۴}؛ ابن رسته، همان، ص.^{۱۱۹} و قدامه‌بن جفر، همان، ص.^{۱۵۹}.
۳۴. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص.^{۲۶}.
۳۵. همان.
۳۶. جیهانی، همان، ص.^{۹۵}؛ ابوالفداء، همان، ص.^{۴۷۰} و مستوفی، همان، ص.^{۲۹}.
۳۷. مشکور، همان، ص.^{۴۰}، ۴۱.
۳۸. باقوت، همان، ج.^۱، ص.^{۹۲}؛ مقدسی، همان، ج.^۱، ص.^{۱۹۰}؛ مسعودی، التنبیه و الأشراف، ص.^{۶۸}؛ قاضی صاعد اندلسی، التعريف بطبقات الأمم، ص.^{۶۰} و مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص.^{۱۷۱}.
۳۹. قاضی صاعد، همان، ص.^{۱۴۳} و معین، همان، اعلام، «سریانی».
۴۰. محمدجواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص.^{۱۳۶} و حسین پیرنیا، ایران باستان، ج.^۱، ۱۲۸-۱۲۹.
۴۱. قاضی صاعد، همان، ص.^{۱۴۳} و ۱۶۳؛ مسعودی، همان، ص.^{۶۸} و معین، همان، «سریانی».
۴۲. قاضی صاعد، همان، ص.^{۱۴۳}؛ مسعودی، همان، ص.^{۶۸} و یاقوت، همان، ج.^۴، ص.^{۴۷۷}.
۴۳. قاضی صاعد، همان، ص.^{۱۴۳} و مسعودی، همان.
۴۴. مسعودی، همان، ص.^{۱۵۰}.
۴۵. یاقوت، همان، ج.^۳، ص.^{۲۷۹}.
۴۶. همان.
۴۷. مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص.^{۴۰-۴۱}.
۴۸. ابن رسته، همان، ص.^{۱۲۰} و مشکور، همان، ص.^{۲۳۰}-۲۳۱.
۴۹. مسعودی، همان، ص.^{۳۵} و نیز ر.ک: قزوینی، آثارالبلاد و اخبار العباد، ص.^{۴۱۹}.
۵۰. قزوینی، همان، ص.^{۳۸۵} و شریف ادریسی، نزهةالمشتابق فی اختراق الآفاق، ج.^۲، ص.^{۶۵۸-۶۵۹}.
۵۱. ابن رسته، همان، ص.^{۷۶}؛ ابن حوقل، همان، ص.^{۲۰۸}؛ جیهانی، همان، ص.^{۹۴} و ابوالفداء، همان، ص.^{۳۲۷}.
۵۲. اصطخری، همان، ص.^{۷۶}؛ ابن حوقل، همان، ص.^{۲۰۶}؛ جیهانی، همان، ص.^{۹۴} و ابوالفداء، همان، ص.^{۳۲۷}.
۵۳. ابن رسته، ص.^{۱۲۲}-۱۲۳.
۵۴. مقدسی، همان، ص.^{۱۵۹} و ۱۷۰ و مستوفی، همان، ص.^{۴۱}.

-
۵۶. مستوفی، همان، ص ۳۷ و ۴۱.
۵۷. یاقوت، همان، ج ۳، ص ۲۷۲.
۵۸. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۶، ۲۷.
۵۹. مقدسی، همان، ج ۱، ۲۰۳.
۶۰. همان، ص ۱۹۴.
۶۱. همان، ص ۱۹۳.
۶۲. همان، ص ۱۹۹.
۶۳. ابن حوقل، همان، ص ۲۰۶ - ۲۰۷ (نقشهٔ جزیره که توسط ابن حوقل ترسیم شده است)، مقدسی، همان،
ج ۱، ص ۱۹۱ و ۱۹۵ و اصطخری، همان، ص ۷۸.
۶۴. مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۱۴، ۱۶۹ و ۳۲۴.
۶۵. اصطخری، همان، ص ۷۶ و حدود‌العالم، ص ۲۳.
۶۶. ابن حوقل، همان، ص ۲۲۵ و حدود‌العالم، ص ۳۵، ۴۸.
۶۷. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ص ۲۵، ۱۳۷ و ۱۴۱.
۶۸. ابن حوقل، همان، ص ۲۲۵؛ اصطخری، همان، ص ۸۰؛ حدود‌العالم، ص ۳۳، مقدسی، همان، ج ۱، ص ۱۹۵؛
لسترنج، همان، ۱۰۱ و ۱۹۶.
۶۹. لسترنج، همان، ص ۱۹۶ و معین، همان، اعلام، «آرارات».
۷۰. اصطخری، همان، ص ۱۶۷؛ مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۱۴.
۷۱. اصطخری، همان؛ حدود‌العالم، ص ۳۳؛ ابن حوقل، همان، ص ۳۴۶ و مشکور، همان.
۷۲. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۳ و ۲۳۱ و مصاحب دائم‌المعارف فارسی، ج ۱،
بخش دوم، ص ۳۲۷۶.
۷۳. ابن خردابه، همان، ص ۵؛ یاقوت، همان، ج ۳، ص ۲۷۳ و قدامه بن جعفر، همان، ص ۱۵۹.
۷۴. مسعودی، همان، ص ۳۷ و یاقوت، همان، ج ۳، ص ۲۷۳.
۷۵. ابن حوقل، همان، ص ۲۳۴.
۷۶. مقدسی، همان، ص ۱۵۷.
۷۷. یعقوبی، البلدان، ص ۵ و ۷.
۷۸. مسعودی، همان، ص ۳۸ و نیز ر.ک: یاقوت، همان، ج ۳، ص ۲۷۳ و ج ۴، ص ۹۵.
۷۹. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۶.
۸۰. مشکور، همان، ص ۳۸.
۸۱. همان.
۸۲. همان.
۸۳. لسترنج، همان، ص ۳۱.
۸۴. عزیزالله بیات، کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، ص ۱۷.
۸۵. پیرنیا، ایران باستان، ج ۱، ص ۶۹۱؛ حسن پیرنیا، تاریخ ایران از آغاز تا انقلاب ساسانیان، ص ۱۳۱.
۸۶. یاقوت، همان، ج ۲، ص ۴۴۳.

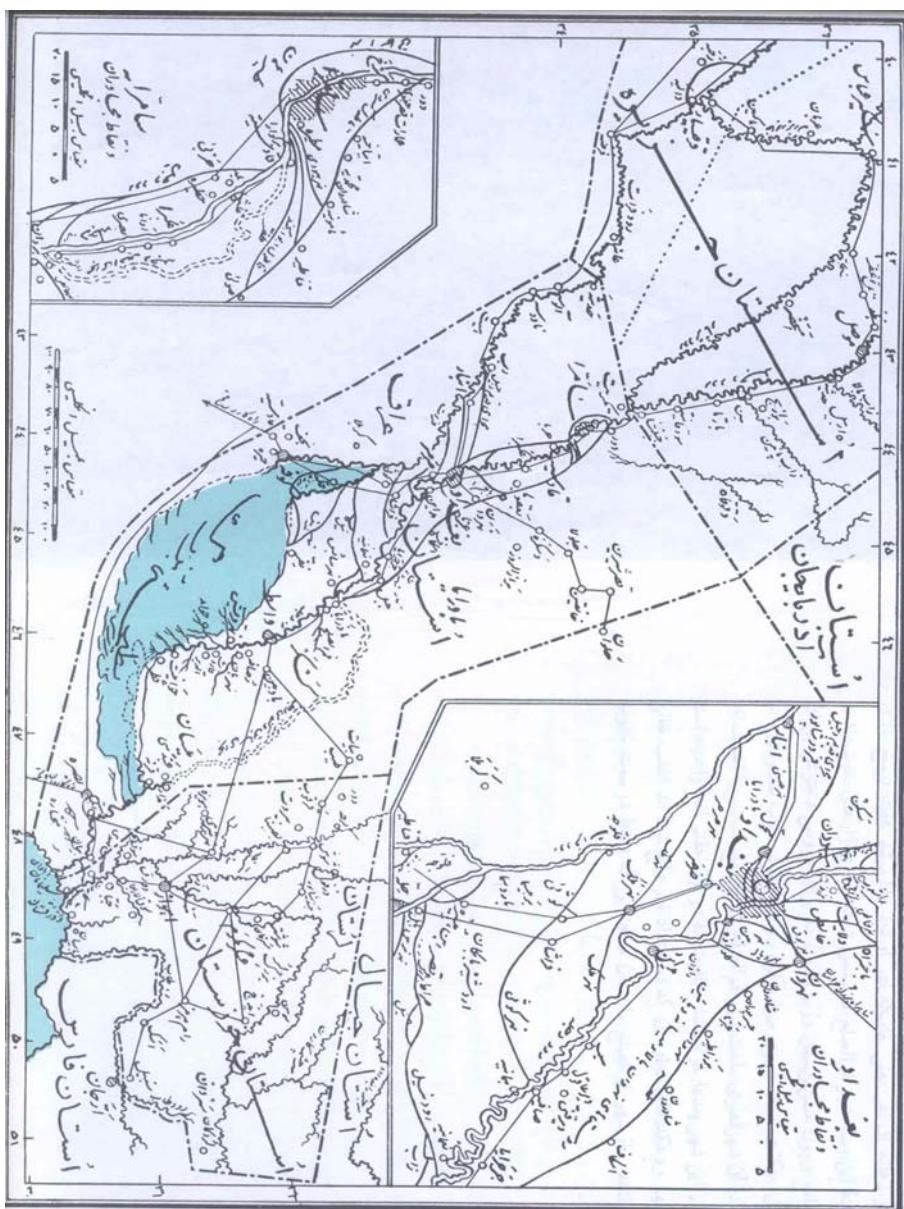
-
۸۷. بیات، همان، ص ۱۷ و مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۲۸.
۸۸. رک: یاقوت، ج ۲، ص ۴۴۰.
۸۹. پیرنیا، ایران باستان، ج ۱، ص ۱۸۶.
۹۰. محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۲۶.
۹۱. مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۳۸.
۹۲. همان.
۹۳. یاقوت، همان، ج ۲، ص ۴۴۰.
۹۴. همان، ص ۴۴۱.
۹۵. مقدسی، همان، ص ۲۰۳.
۹۶. جهانی، همان، ص ۹۱.
۹۷. حدودالعالم، ص ۴۷.
۹۸. مصاحب، همان، ج ۱، ص ۴۸۴ و ۹۶۲؛ مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۳۹؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۸-۲۷؛ المنجد، اعلام، «دجله، شط‌العرب، طوروس» و مشکور^۱ ایران در عهد باستان، ص ۵۴.
۹۹. رک: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۹۰-۲۹۱؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۷-۳۱؛ مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۸۵۴-۸۵۲؛ لسترنج، بلدان الخلافة الشرقيه، ص ۴۷-۴۲؛ حسین مؤنس، همان، ص ۱۱۳؛ عبدالحسین سعیدیان، شهرهای جهان، ص ۴۳۰ و مایکروسافت، همان.
۱۰۰. مصاحب، همان، ج ۱، ص ۴۸۴ و ۹۶۲؛ مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۳۹؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۷-۲۸؛ المنجد، اعلام، «دجله، شط‌العرب، طوروس» و مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۵۴.
۱۰۱. مقدسی، همان، ج ۱، ص ۲۰۳.
۱۰۲. ابن حوقل، همان، ص ۲۰۸-۲۰۶.
۱۰۳. سهراب، عجائب الأقاليم السبعة إلى نهاية العمارة، ص ۱۲۶-۱۲۷ و نیز رک: لسترنج، ص ۱۲۲.
۱۰۴. یاقوت، همان، ج ۲، ص ۳۳۵؛ لسترنج، همان، ص ۱۰۰؛ مصاحب، همان، ج ۱، ص ۸۷۳؛ بطرس باستانی، دائرة المعارف، ج ۷، ص ۳۱۶.
۱۰۵. مصاحب، همان، ج ۱، ص ۸۷۳؛ سهراب، همان، ص ۱۲۱ و ابن فقیه، همان، ص ۱۳۳.
۱۰۶. مصاحب، همان، ج ۱، ص ۱۱۵۷؛ بیات، همان، ص ۲۵؛ یاقوت، همان، ج ۳، ص ۱۲۴؛ حسین مؤنس، همان، ص ۱۱۴؛ معین، همان، «زاب»؛ علی‌اکبر دهخدا، لغتنامه، ج ۲۸، ص ۸ «زاب»؛ حدودالعالم، ص ۱۸؛ ابن فقیه، همان، ص ۱۳۲؛ ابن حوقل، همان، ص ۲۰۸؛ اصطخری، همان، ص ۷۹ و سهراب، همان، ص ۱۲۶.
۱۰۷. یاقوت، همان، ج ۳، ص ۱۲۴.
۱۰۸. حدودالعالم، ص ۱۸؛ یاقوت، همان، ج ۳، ص ۱۲۳؛ اصطخری، همان، ص ۷۹؛ ابن حوقل، همان، ص ۲۰۸؛ سهراب، همان، ص ۱۲۶؛ مصاحب، همان، ج ۱، ص ۱۱۵۷؛ معین، همان، اعلام، «زاب»؛ دهخدا، همان، «زاب» و حسین مؤنس، همان، ص ۱۱۴.
۱۰۹. معین، همان، «زاب».

۱۱۰. سهراب، همان، ص ۱۲۶.
۱۱۱. یاقوت، همان، دارالفکر، ج ۳، ص ۱۲۴.
۱۱۲. مصاحب، همان، ج ۱، ص ۱۰۰؛ «دیاله»؛ یاقوت، همان، ص ۲۵؛ معین، همان، «دیاله»؛ یاقوت. همان، دارصادر، ج ۲، ص ۷، ۴۹۵ و ج ۵، ص ۳۲۵.
۱۱۳. ادريسی، همان، ج ۲، ص ۶۸۶.
۱۱۴. مستوفی، همان، ص ۴۹.
۱۱۵. سهراب، همان، ص ۱۲۸ و یاقوت، همان، ج ۲، ص ۷.
۱۱۶. هر یک از استان‌های عراق در عصر ساسانی به چند تسوک یا تسوچ تقسیم می‌شد. بنابراین، هر طسوچ در حد یک شهرستان بود. ر.ک: محمد دشتی، سیر تحول چند اصطلاح گرفتاری‌ای تاریخی، ص ۳۶۰-۳۹۵.
۱۱۷. یاقوت، همان، ج ۲، ص ۷.
۱۱۸. مشکور، گرفتاری‌ای ایران باستان، ص ۳۷۱-۳۷۳ و ۳۹۴-۳۹۶. لازم به ذکر است که در زمان مقدسی سیروان جزو شهرهای استان حلوان محسوب می‌شد. مقدسی، همان، ص ۱۵۹.
۱۱۹. یاقوت، همان، ج ۲، ص ۷ و ج ۵، ص ۳۲۵.
۱۲۰. همان، ج ۵، ص ۳۲۵.
۱۲۱. همان، ج ۲، ص ۷.
۱۲۲. مشکور، گرفتاری‌ای تاریخی ایران باستان، ص ۳۷۱.
۱۲۳. یاقوت، همان، ج ۵، ص ۲۲۶.
۱۲۴. ادريسی، همان، ج ۲، ص ۶۶۷ نیز ر.ک این حوقل، همان، ص ۲۴۲.
۱۲۵. ر.ک: مشکور، گرفتاری‌ای تاریخی ایران باستان، ص ۱۲۶؛ بیات، همان، ص ۳۳۸، ۴۲۳ و معین، همان، «دیاله»، «گاوورد».
۱۲۶. دایره گرفتاری‌ای ستاد ارتش، فرهنگ گرفتاری‌ای ایران، ج ۵، (کردستان و کرمانشاهان)، ص ۳۹۱.
۱۲۷. سهراب، همان، ص ۱۲۷؛ یاقوت، ج ۵، ص ۳۹۹ و لسترنج، گرفتاری‌ای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۹۴.
۱۲۸. سهراب، همان، ص ۱۲۷ و لسترنج، گرفتاری‌ای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۵۷.
۱۲۹. لسترنج، همان، ص ۵۹.
۱۳۰. همان، ص ۵۷-۵۸.
۱۳۱. ادريسی، همان، ج ۲، ص ۵۸.
۱۳۲. لسترنج، گرفتاری‌ای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۵۷.
۱۳۳. سهراب، همان، ص ۱۲۷.
۱۳۴. لسترنج، همان، ص ۳۱ و ۵۷.
۱۳۵. ابن خدادبه، همان، ص ۶؛ قدامه بن جعفر، همان، ص ۱۶۰؛ لسترنج، همان، نقشه ۲.
۱۳۶. یاقوت، همان، ج ۵، ص ۳۲۴-۳۲۵ و لسترنج، گرفتاری‌ای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۱.
۱۳۷. مقدسی، همان، ص ۱۵۸-۱۵۹.
۱۳۸. یاقوت، همان، ج ۴، ص ۲۹۷.

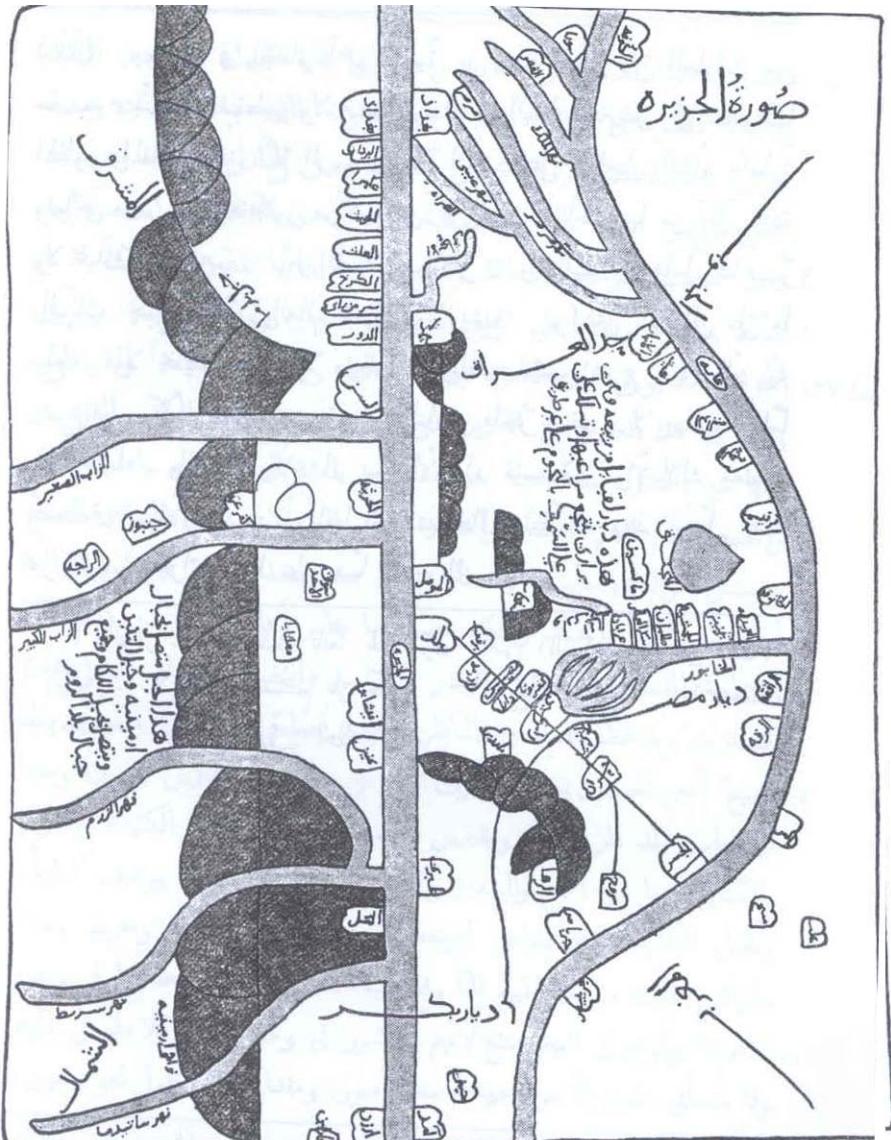
-
- ۱۳۹ . سهرباب، همان، ص ۱۲۹؛ یاقوت، ج ۴، ص ۲۹۷ و لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۶۳.
- ۱۴۰ . لسترنج، همان، ص ۶۳.
- ۱۴۱ . یاقوت، همان، ج ۵، ص ۳۴.
- ۱۴۲ . سهرباب، همان، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ یاقوت، همان، ج ۴، ص ۲۹۷؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۶۳-۶۵.
- ۱۴۳ . سهرباب، همان، ص ۱۲۷-۱۲۸.
- ۱۴۴ . همان، ص ۱۲۸.
- ۱۴۵ . این قادسیه غیر از قادسیه واقع در غرب فرات و جنوب کوفه است.
- ۱۴۶ . سهرباب، همان، ص ۱۲۸، لسترنج، همان، ص ۵۷ و ۶۴-۶۳.
- ۱۴۷ . «نهروان: ۰۰۰ و هو نهر مبتدء قرب تامراً او حلوان، فإنی لم احقيه ولم أرأ أحداً ذكره.» (یاقوت، همان، ج ۵، ص ۳۲۵).
- ۱۴۸ . یاقوت، همان، ج ۵، ص ۳۲۵-۳۲۷.
- ۱۴۹ . یاقوت، همان، ج ۵، ص ۳۲۵.
- ۱۵۰ . مستوفی، همان، ص ۴۹.
- ۱۵۱ . یاقوت، همان، ج ۲، ص ۴۹۵.
- ۱۵۲ . این حوقل، همان، ص ۳۴۴.
- ۱۵۳ . ابوالقداء، همان، ص ۳۴۵.
- ۱۵۴ . مستوفی، همان، ص ۴۹.
- ۱۵۵ . همان.
- ۱۵۶ . ر.ک: مبحث «دیاله/ تامرا». ۰۰۰.
- ۱۵۷ . مستوفی، همان، ص ۴۵.
- ۱۵۸ . همان، ص ۴۳-۴۴.
- ۱۵۹ . یاقوت، همان، ج ۳، ص ۱۲ و لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۸.
- ۱۶۰ . اصطخری، همان، ص ۶۵؛ بیات، همان، ص ۲۵ و مصاحب، همان، ج ۱، ص ۱۰۲۰، «دیاله».
- ۱۶۱ . یاقوت، همان، ج ۵، ص ۳۴ و لسترنج، همان، ص ۳۱، ۴۰، نقشه ۲.
- ۱۶۲ . این حوقل، همان، ص ۲۴۲.
- ۱۶۳ . مقدسی، همان، ص ۱۶۷.
- ۱۶۴ . لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۸.
- ۱۶۵ . یاقوت، همان، ج ۲، ص ۴۴۱.
- ۱۶۶ . لسترنج، همان، ص ۴۴.
- ۱۶۷ . لسترنج، همان، ص ۲۸.
- ۱۶۸ . یاقوت، همان، ج ۲، ص ۴۴۱.
- ۱۶۹ . همان، ج ۳، ص ۱۷۱.

-
۱۷۰. واژه «کوره» در منابع اسلامی به معنای مختلفی به کار رفته که یکی از معانی آن «ناحیه» است. ر.ک: محمددشتی، سیر تحول چند اصطلاح جغرافیای تاریخی، ص ۳۶-۱۱۷.
۱۷۱. یاقوت، همان، ج ۴، ص ۱۹۰.
۱۷۲. ابوالفدا، همان، ص ۳۳۴.
۱۷۳. همان.
۱۷۴. یاقوت، همان، ج ۵، ص ۳۱۹.
۱۷۵. همان، ص ۲۴۲ و بکری، معجم ما استعجم، ج ۴، ص ۱۲۸۳.
۱۷۶. سهراب، همان، ص ۱۲۸-۱۲۹ و لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۴.
۱۷۷. سهراب، همان، ص ۱۲۸ و لسترنج، همان.
۱۷۸. سهراب، همان، ص ۱۲۸-۱۲۹ و لسترنج، همان، ص ۴۴.
۱۷۹. سهراب، همان؛ لسترنج، همان. نیز ر.ک: یاقوت، همان، ج ۴، ص ۳۳۷.
۱۸۰. سهراب، همان، ص ۱۲۹ و لسترنج، همان، ص ۴۴.
۱۸۱. یاقوت، همان، ج ۳، ص ۲۹۳.
۱۸۲. سهراب، همان، ص ۱۲۹ و لسترنج، همان، ص ۴۴.
۱۸۳. یاقوت، همان، ج ۲، ص ۴۵۵.
۱۸۴. همان.
۱۸۵. صرفنظر از معنای لنوی واژه طسوج، یکی از کاربردهای شایع این واژه، به خصوص در منطقه عراق، در موارد نواحی شهری و زیرمجموعه استان است. ر.ک: دشتی، همان، ص ۳۶۰-۳۹۵.
۱۸۶. قدامقبن جعفر، همان، ص ۱۶ و ابن خردادیه، همان، ص ۶.
۱۸۷. ابن خردادیه، همان، ص ۶.
۱۸۸. بکری، همان، ج ۴، ص ۱۲۸۳.
۱۸۹. همان، ج ۲، ص ۵۵۱.
۱۹۰. همان.
۱۹۱. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۶.
۱۹۲. ابوالفدا، همان، ص ۳۳۳.
۱۹۳. مستوفی، همان، ص ۲۹-۵۰.
۱۹۴. یعقوبی، همان، ص ۱۰۱.
۱۹۵. قدامقبن جعفر، همان، ص ۱۶۸؛ مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۴۱-۴۰ و ۳۰-۲۹ و لسترنج، همان، ص ۶.
۱۹۶. بلاذری، همان، ص ۳۹۰؛ قدامه بن جعفر، همان، ص ۱۶۸ و یاقوت، همان، ج ۲، ص ۴۲.
۱۹۷. لسترنج، همان، ص ۲۸ و مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۴۰.
۱۹۸. مشکور، همان، ص ۴۰؛ ناصرخسرو قبادیانی مروزی، سفرنامه به کوشش محمددبیر سیاقی، ص ۱۵۹. نیز ر.ک: لسترنج، همان، ص ۴۷.
۱۹۹. یاقوت، همان، ج ۲، ص ۴۴۲ و ج ۵، ۳۱۶؛ بلاذری، همان، ص ۲۹۰.

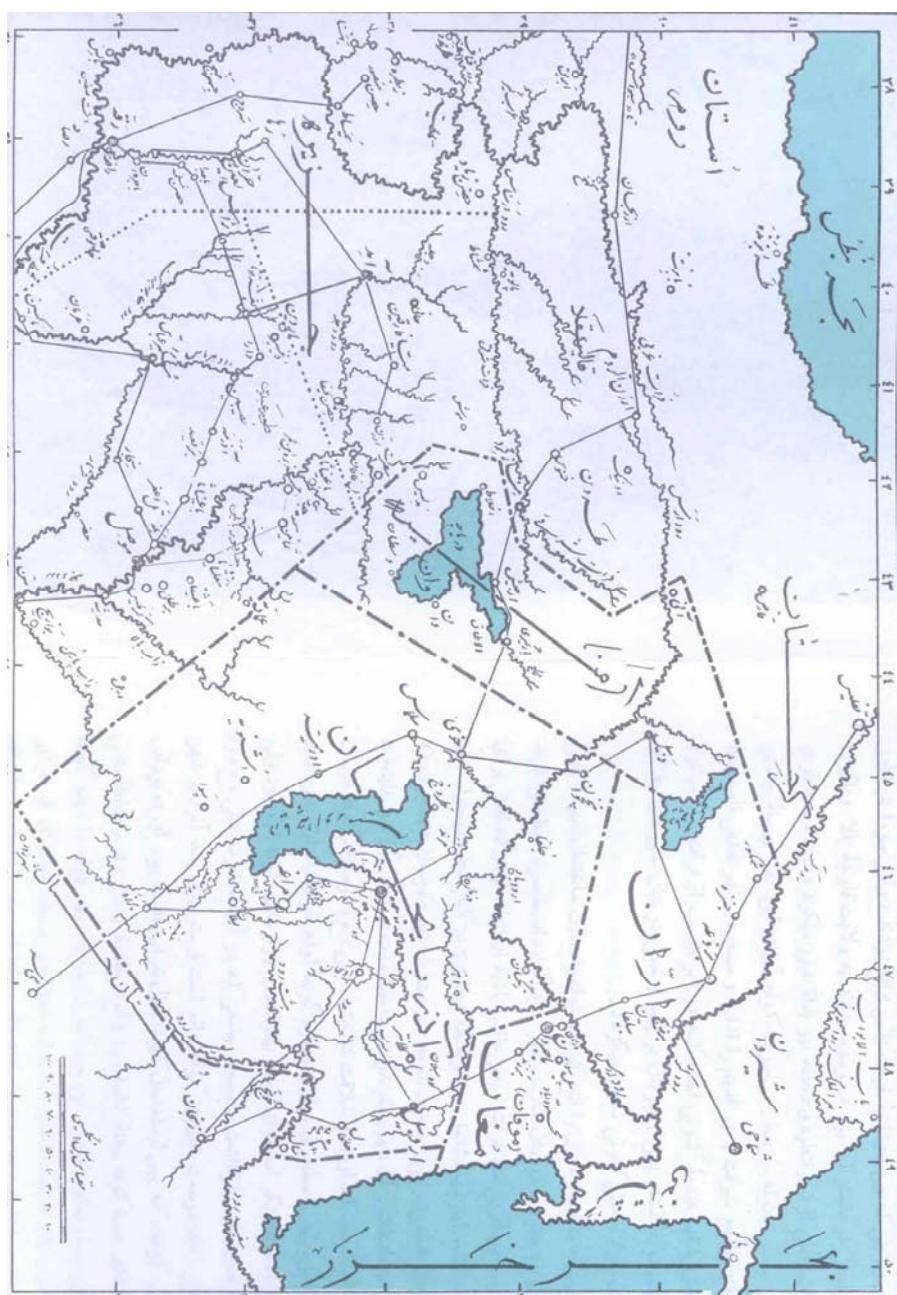
-
۲۰۰. مستوفی، همان، ص ۴.
۲۰۱. ابوالقداء، همان، ص ۳۳۴.
۲۰۲. ر.ک: مشکور، همان، ص ۴۰، ۳۸۰؛ بیات، همان، ص ۱۷، ۲۶، ۷۵ و ۰۰۰ و معین، همان، ذیل عنوان «دجله».
۲۰۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۷۱۰، ۷۱۰، «اروندرود».
۲۰۴. لسترنج، همان، ص ۶۵؛ مشکور، همان، ص ۲۹-۳۰ و بیات، همان، ص ۱۷.
۲۰۵. مشکور، همان، ص ۲۹-۳۰؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۷؛ و معین، همان، «کارون».
۲۰۶. لسترنج، همان، ص ۴۷؛ مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۳۰؛ دایرهٔ جغرافیای ستاد ارتش، فرهنگ جغرافیای ایران، ج ۶، ص ۱۳۱، نقشه «شهرستان خرمشهر و آبادان و Microsoft Encarta Interactive World Atlas 2000: (Abadan, Khorramshahr Haffar – e Sharqi, Haffar- e Garbi).
۲۰۷. حسین مؤنس، همان، ص ۱۹۴، ۱۹۷.
۲۰۸. مقدسی، همان، ص ۱۶۲.
۲۰۹. همان، ص ۱۶۳.
۲۱۰. ناصرخسرو، همان، ص ۱۵۹.
۲۱۱. همان، ص ۱۵۳.
۲۱۲. همان، ص ۱۵۹.
۲۱۳. جیهانی، همان، ص ۹۶، ۹۷.
۲۱۴. ناصرخسرو، سفرنامه، ترجمهٔ یحیی خشاب، ص ۱۴۵.
۲۱۵. قزوینی، ص ۲۸۶ و یاقوت، ج ۱، ص ۷۷.
۲۱۶. یاقوت، همان، ج ۱، ص ۳۱۶ و ج ۵، ص ۳۳۳.
۲۱۷. یاقوت، همان، ج ۱، ص ۴۳۲.
۲۱۸. مستوفی، همان، ص ۴۰.
۲۱۹. ابوعبدالله محمدبن عبدالله اللوائی (ابن بطوطه)، تحفة الناظر فی غرائب الامصار و عجایب الأسفار (رحلة ابن بطوطه)، به تحقیق علی‌المنتصر الکتّانی، ج ۱، ص ۲۰۹.
۲۲۰. همان، ص ۲۱۰.
۲۲۱. حدودالعالم، ص ۱۵۲.
۲۲۲. همان.
۲۲۳. نهر مقلع توسط مقلعين يسارين عبدالله مزنی حفر گردید. یاقوت، ج ۵، ص ۳۱۶، ۳۲۳ - ۳۲۴.
۲۲۴. حدود العالم، ص ۱۵۴.
۲۲۵. ابوالقداء همان، ص ۳۳۴.
۲۲۶. مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۴۰، ۴۱ و ناصرخسرو، همان، ترجمهٔ خشاب، ص ۱۴۶.
۲۲۷. قدامه‌بن جعفر، همان، ص ۱۶۸.



استان عراق و خوزستان و قسمتی از استان جزیره



صورة المجذيرة التي في الصنعة ٦١ ظ من الأصل،



استان‌های شمال غربی و جزیره و آذربایجان

کتاب‌نامه

- ۱- آئینه‌وند، صادق، *اطلس تاریخ اسلام*، چاپ اول: [بی‌جا، بی‌نا]، ۱۳۷۸.
- ۲- ابن فقيه، ابویکر احمدبن محمد همدانی، *مختصر کتاب البیان*، لیدن، مطبعة بریل، ۱۳۰۲ق.
- ۳- ابن بطوطه، ابوعبدالله محمدبن عبدالله لوانی، *تحفة الناظر فی غرائب الأمصار و عجایب الأسفار* (رحلة ابن بطوطه)، تحقیق علی المنتصر الكتانی، چاپ چهارم: بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ق.
- ۴- ابن حوقل، ابوالقاسم نصیبی، *صورة الأرض*، چاپ دوم، لیدن، بریل، ۱۹۸۳م.
- ۵- ابن خردابه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، *المسالک و الممالک*، ترجمة حسین قره چانلو، چاپ اول: تهران، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۰.
- ۶- عابن رسته، احمدبن عمر، *الأعلاق النفسية*، ترجمة حسین قره چانلو، چاپ اول: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۷- ابن منظور، محمدبن مکرم بن علی بن احمد انصاری، *لسان العرب*، تحقیق مکتب التراث، چاپ سوم: بیروت، داراجیاء التراث العربي، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۷م.
- ۸- ابوالفاء، *تقویم البیان*، ترجمة عبدالمحمود آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۹- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، *مسالک و ممالک*، ترجمة فارسی قرن ۵/عهجري، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- ۱۰- اندلسی، قاضی صاعدین احمد، *التعریف بطبقات الامم*، تحقیق دکتر غلامرضا جمشیدنژاد اول، چاپ اول: تهران، انتشارات هجرت، ۱۳۷۶.
- ۱۱- بستانی، بطرس، *دائرة المعارف*، بیروت، دار المعرفة، [بی‌تا].
- ۱۲- بکری اندلسی، ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز، *معجم ما استجم من اسماء البلاد و الموارض*، تحقیق مصطفی سقا، چاپ سوم: بیروت، عالمالكتب، ۱۴۰۳ق.
- ۱۳- بلاذری، ابوالحسن احمدبن یحیی، *فتح البیان*، تحقیق رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالكتب العلمیه، ۱۳۹۸ق/ ۱۹۷۸م.
- ۱۴- بیات، عزیزالله، *کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران*، چاپ سوم: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- ۱۵- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان*، تهران، کتابخانه خیام، [بی‌تا].
- ۱۶- جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، چاپ دوم: بیروت، دارالعلم، ۱۹۷۶م.
- ۱۷- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، به تحقیق احمدبن عبدالغفور عطار. چاپ چهارم: بیروت، دارالعلم، ۱۴۰۷ق.
- ۱۸- چاپلد، گوردون، *تاریخ (پرسی نظریه‌هایی درباره تاریخ گرایی)*، ترجمة محمدتقی فرامرزی، چاپ دوم: تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۵۵.
- ۱۹- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، *اشکال العالم*، ترجمة علی بن عبدالسلام کاتب (ربع اول قرن هفتاد هجری)، با مقدمه فیروز منصوری، چاپ اول: مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- ۲۰- چنگی، علیرضا، *فرهنگنامه تطبیقی نامهای قدیم و جدید مکان‌های جغرافیای ایران و نواحی مجاور*، چاپ اول: مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
- ۲۱- مؤلف مجهول، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- ۲۲- حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البیان*، بیروت دار صادر، ۱۳۹۷ق/ ۱۹۷۷م.
- ۲۳- دایرة جغرافیای ستاد ارشاد، *فرهنگ جغرافیای ایران*، تهران، سازمان جغرافیای کشور، ۱۳۵۵[۲۵۳۵].
- ۲۴- دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی و تدوین مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول: تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حیان، ۱۳۷۵.

- ۲۵- دشتی، محمد، سیر تحول چند اصطلاح جغرافیای تاریخی، قم، مؤسسه امام خمینی، چاپ محدود، ۱۳۷۵.
- ۲۶- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه.
- ۲۷- سحاب، عباس، *اطلس جهان در عصر فضا*، تهران، موسسه جغرافیایی سحاب.
- ۲۸- سعیدیان، عبدالحسین، *شهرهای جهان*، چاپ ششم؛ تهران، ناشر: مؤلف. ۱۳۷۲.
- ۲۹- سهراب (بن سراییون)، *عجایب الاقالیم السیعة الی نهاية العماره*، تحقيق هانس فون مژیک، مدینه قینا، مطبعة آدولف هولزهوزن، ۱۳۴۷ق / ۱۹۲۹م.
- ۳۰- شریف ادريسی، ابوعبدالله محمدبن عبد الله بن ادريس حمودی حسینی، *نرخه المشتاق فی اختراق الأفاق*، قاهره، مکتبه الثقافة الدينية، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م.
- ۳۱- فرجی، عبدالرضا، *جغرافیای کشورهای مسلمان* (سال چهارم متوسطه)، سازمان چاپ و نشر کتب درسی، ۱۳۷۶.
- ۳۲- فیروزآبادی، مجdal الدین محمدبن یعقوب، *القاموس المحيط*، چاپ اول؛ بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۱م.
- ۳۳- قبادیانی مروزی، ناصرخسرو، *سفرنامه*، به کوشش دکتر محمود دبیر سیاقی، چاپ دوم؛ تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳.
- ۳۴- قبادیانی مروزی، ناصرخسرو، *سفرنامه*، ترجمه یحیی خشاب، چاپ دوم؛ بیروت، [بی‌نا]، ۱۹۸۳م.
- ۳۵- قدامة بن جعفر، ابوالفرح، *الخارج و صنعة الكتابة*، با شرح و تعليق محمدحسین زبیدی، عراق، وزارة الثقافة والاعلام، دارالرشید، ۱۹۸۱م.
- ۳۶- قزوینی، زکریاین محمدبن محمود، *آثار البلاط و أخبار العباد*، بیروت، دارصادر، [بی‌تا].
- ۳۷- لسترنج، گ، *بلدان الخلافة الشرقيّة*، ترجمه بشیر فرنسيس و کورکيس عواد، بغداد، مطبعة الرابطة، ۱۳۷۳ق / ۱۹۵۴م.
- ۳۸- مشکور جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمد عرفان، چاپ دوم؛ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۳۹- مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر بن محمد قزوینی، *نرخه القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶.
- ۴۰- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن الحسین، *التتبیه و الأشراف*، تحقيق عبدالله اسماعیل صاوی، قاهره دارالصاوی، [بی‌نا].
- ۴۱- مشکور، محمدمجود، *ایران در عهد باستان*، چاپ دوم؛ تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.
- ۴۲- مشکور تاریخ ایران زمین، چاپ دوم؛ تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۶۳.
- ۴۳- مشکور جغرافیای تاریخی ایران باستان، چاپ اول؛ تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱.
- ۴۴- مصاحب، غلامحسین، *دائرة المعارف فارسی*، چاپ دوم؛ تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۰.
- ۴۵- معین، محمد، *فرهنگ فارسی متوسط*، چاپ نوزدهم؛ تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- ۴۶- مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد، *حسن التقاضی فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی متزوی، چاپ اول؛ تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱.
- ۴۷- مؤنس، حسین، *اطلس تاریخ الاسلام*، چاپ اول؛ قاهره، الزهراء للأعلام العربي، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۸م.
- ۴۸- یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب (بن واضح)، *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ سوم؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ۱۳۵۶.
- ۴۹- شرکت مایکروسافت، سی دی «اطلس جهان»